



دانش و دانایی

مروج اندیشه های نوین
مرئی انسان های نوین



نشریه آموزشی فلسفی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی جا آ برای جوانان - شماره اول - اسد و سنبله ۱۳۸۹ - آگست و سپتامبر ۲۰۱۰
www.danaee5.blogfa.com danaee5@gmail.com Iss.1 Aug./Sep. 2010

معرفی مختصر نشریه

خواننده عزیز، تصویر کره ای را که در روبرو میبینید خانه مشترک همه ماست. این کره، زمین نام دارد. و اکنون چهار و نیم میلیارد سال از عمرش میگذرد. زمین، این خانه مشترک ما با مشکلات زیادی روبروست. این مشکلات بطور عمده به دو دسته تقسیم میگردند. مشکلات زیست محیطی مانند کاهش جنگلها، فرسایش خاک، آلودگی آب، آلودگی هوا و غیره، و مشکلات اجتماعی همچون جنگ، مهاجرت، فقر و بسیار چیزهای دیگر که شما خود میدانید.

براستی ریشه این همه مشکلات فعلی زیست محیطی و اجتماعی از کجا ناشی میشود؟ فیلسوفان و دانشمندانی که عمر خویش را تا به اکنون صرف تفسیر جهان در خدمت تغییر آن کرده اند با نوشته ها و کتب ارزشمندشان برای ما میگویند که تقریباً تمام مشکلات کنونی، هم زیست محیطی و هم اجتماعی از موجودیت نظام طبقاتی ناشی میشود. و تنها راه برای نجات این خانه مشترک ما از این همه مشکلات زیست محیطی و امراض اجتماعی از میان برداشتن این نظام طبقاتی با همه زشتی هایش میباشد.

و چون برای رسیدن به این هدف، باید از دانش و دانایی رهائیبخش برخوردار بود. لذا نشریه دانش و دانایی به این منظور بوجود آورده شد، درست بر پایه باوری که میگوید: دانایی مردمی ترین منبع قدرت است که با کسب حقیقی آن میتوان خود و جهانی را نجات داد. لذا این نشریه برای ارتقاء سطح دانش و آگاهی های رهائیبخش به ترویج اندیشه های نوین میپردازد. و اندیشه های نوین را در خدمت تربیت انسان های نوین قرار میدهد.

گفتیم دانش و آگاهی های رهائیبخش، شاید سؤال شود که چرا کلمه رهائیبخش را اینجا علاوه کرده ایم. دوست عزیز، رفیق گرمی، دانش باید که رهائیبخش باشد، اگر دانسته های ما رهائیبخش نباشند به کاهی هم نمی ارزند. بعنوان مثال دانش طبابت باید که ما را از قید درد رهائی بخشد و یا دانش اقتصاد باید که جامعه ما را از مشکلات اقتصادی رها سازد. و یا اینکه دانش اجتماعی باید که جامعه را از امراض اجتماعی چون دزدی، قمار بازی، لات بازی، اعتیاد و خرافه پرستی و غیره نجات دهد، و صدها دلیل دیگر که شما خود میتوانید بگویید. لذا برای داشتن جامعه نوین و بالنده به جای این جامعه کهنه و میرنده باید که به تربیت انسان نوین پرداخت و برای تربیت انسان نوین باید که به ترویج دانش و آگاهی های رهائیبخش آغازید. و همین، وظیفه دانش و دانایی است.

دانش و دانایی سرآغاز رهایی

در باب معرفی کتاب:

مختصری از تاریخ جامعه

تاریخ علم است

علم تاریخ، پر ارزش ترین علوم است. علم تاریخ داستان تکامل جامعه است و جامعه عالی ترین پدیده طبیعت است و سیر تکاملی جامعه، عالی ترین شکل حرکت ... صفحه ۴

فلسفه علمی بزبان ساده:

شناخت چیست؟

شناخت؛ بازتاب دنیای عینی و قوانین آن در ذهن انسان، بطور فعال و ارادی است. طبق این تعریف، اولاً: شناخت، بازتاب جهان روی ذهن انسان است، و ثانیاً: ذهن بطور فعال و ارادی جهان را بازتاب میکند. ... صفحه ۲

جوانان و نوجوانان

از مبارزه پارلمانی
به مبارزه خیابانی
صفحه ۱۰



اقتصاد را بیاموزیم:

علم اقتصاد چیست؟

... اقتصاد علم رفع حوائج است. اگر ما بوسیله اقتصاد و تولید نتوانیم حوائج حیاتی خویش را برطرف سازیم بطور قطع از نعمات زندگی بهره برداری کافی نکرده ایم. ... صفحه ۶



محیط زیست:

تعریف، اهمیت و وضعیت آن
صفحه ۱۷

در صفحات دیگر

- مقدمه دائمی نشریه: نگاهی تاریخی اجتماعی؟ صفحه ۱
- جامعه شناسی: جامعه چیست؟ صفحه ۳
- پیام تبریکی بابت چاپ اولین کتاب یک رفیق نوجوان صفحه ۷
- آشنائی مختصر پیرامون: پارلمان و مبارزه پارلمانی صفحه ۸
- مستندات: درد دل یک رفیق کارگر از استعمار شدید کارگران صفحه ۱۲
- قصه آموزنده: نگار و نبی دو دلداده آذربایجانی صفحه ۱۳
- آگاهی های حفاظت از خود: مطالعه علمی جنگ-تعریف و تاریخچه صفحه ۱۵
- جمله های طلایی - روزنه های رهائی صفحه ۱۸
- اصطلاحات و مفاهیم صفحه ۱۹

نگاهی تاریخی اجتماعی

به آنچه که هر خواننده باید بداند

قبل از هر چیزی از شما خواننده عزیز که اینک نشریه دانش و دانایی را در دست دارید تشکر و سپاسگذاری می نمائیم.

خواننده عزیز، هموطن گرامی،

سرزمین ما سرزمین بلاء کشیده ای است. مردم ما در طی قرن‌ها از محروم‌ترین خلق‌های جهان بوده اند. زیرا در تحت سلطه سلاطین و پادشاهان و حاکمان جباری زندگی خویش را سپری میکردند. و یا هم که پیوسته مورد تجاوزات امپراتوران و پادشاهان و حاکمان دیگر ممالک قرار داشتند.

اما چرا مردمان کشور ما مورد تجاوزات بسیاری قرار گرفتند؟ چون که کشور ما افغانستان از قدیم و الایام دارای موقعیت جغرافیائی مهمی بوده است و از همین نظر جغرافیائی نقش یک نقطه اتصال بین چند حوزه را داشته که نتیجتاً در مسیر حرکت استعمارگران واقع بوده است. بطور مثال امپراطوران و استعمارگران همیشه به غارت سرزمین هند چشم داشتند و چون این غارتگران برای رسیدن به هند باید از سرزمین ما میگذشتند به دفعات مورد تاخت و تاز آنان قرار گرفته است.

امروزه نیز کشور ما از همان اهمیت جغرافیائی همیشگی خود برخوردار است. چنانکه مرحوم غبار مورخ نامدار کشور در این مورد در کتاب ماندگارش افغانستان در مسیر تاریخ چنین نوشته است:

«موقعیت جغرافیائی افغانستان در سر چهار راهه آسیای وسطی از نظر سیاست و اقتصاد این منطقه بی نهایت مهم بوده است. زیرا افغانستان محل اتصال سه حوزه ایران، هند و آسیای مرکزی است.»

این اهمیت جغرافیائی از یکطرف و حالت کوهستانی و صعب العبور بودن آن از طرف دیگر برای مردم ما همیشه مشکل آفرین بوده است.

اهمیت جغرافیائی همانطور که ذکر آن رفت مردم کشور را مورد چپاول و تاراج غارتگران جهانی و منطقه ای قرار داده و حالت کوهستانی و صعب العبور بودن آن بعنوان مانعی در مقابل رشد و توسعه و ترقی وضع اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آن گردیده است.

بر این اساس مردمان کشور ما به سه دلیل حاکمیت ارتجاع، حضور استعمار و حالت کوهستانی صعب العبور نتوانستند که از آگاهی‌های رهائیبخش برخوردار گردند.

و امروز بنابر اوضاع و احوال کنونی کشور یکی از مهمترین نیازمندیهای خلق‌های ما برخوردار از آگاهیهای رهائیبخش میباشد.

و با تأسف باید گفت که در کشور ما متعلمین، محصلین و دیگر نوجوانان و جوانان از وجود منابعی که بتوانند از طریق آنها به فلسفه علمی دست بیابند محرومند.

امروز نیز این محرومیت بطور عمدی توسط حاکمیت‌های سیاه ایجاد شده است. تا خلق‌های کشور را در ناآگاهی نگهدارند، زیرا آگاهی زمینه ساز تحول اجتماعی میشود که آنها از آن بسیار هراسانند. چون تحول اجتماعی که بر اساس آگاهیهای علمی رهائیبخش باشد دشمن درجه یک هرگونه حاکمیت سیاه و سلطه استبدادی است.

هموطن گرامی، خواننده عزیز،

این نشریه را بخوانید، و در مورد آن با کسانی که به آنها اعتماد دارید صحبت نمائید. از آنها بخواهید که نشریه را تهیه کرده و در خانه همراه فرزندان خویش آنرا بخوانند.

بعد از خواندن پیرامون مسائلی که در نشریه آمده است با هم به بحث بپردازند و سپس بحث خویش را جمع بندی کرده و از آن نتایجی را حاصل کنند. این یک طریقه مفید برای ارتقای آگاهی فرزندان است. البته قدمی فراتر نهمیم و بگوییم که این عملکرد یک طریقه مثبت برای بالا رفتن سطح آگاهی‌های علمی کل خانواده نیز خواهد بود.

ساخت اجتماعی کشور ما از چند میلیون خانواده تشکیل شده است و فعالترین اعضای خانواده‌ها جوانان و نوجوانان میباشند. این نیروی جوان برای بدست گرفتن امورات کشور در مجموع، و امورات زندگی خویش به شدت نیازمند آگاهی است و امروز باید که با آن از همان سطح خانواده کار علمی صورت گیرد. نشریه دانش و دانایی با شعار:

مروج اندیشه‌های نوین

مربی انسان‌های نوین

در بخش‌های فلسفی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی برای متعلمین و محصلین و دیگر نوجوانان و جوانان کشور با زبانی ساده به نشر مطالب مفید و سودمند میپردازد. و از آنجائیکه این مطالب بصورت مسلسل ارائه میگردند خوب خواهد بود که خواندن نشریه از شماره اول آغاز گردد.

امید است که این نشریه در راه اشاعه اندیشه‌های نوین و بالنده بجای اندیشه‌های کهنه و میرنده مفید واقع گردد.

نظرات و پیشنهادات خود را با ما در میان بگذارید. ما از دریافت مطالبی که در برآورده شدن اهداف نشریه موثر باشد صمیمانه استقبال مینمائیم، زیرا ما مشارکت شما خواننده عزیز را در پربارتر شدن نشریه نیاز داریم.

از همکاریهای شما صمیمانه سپاسگزاریم و باور داریم که ما را در انجام وظیفه خطیری که بر دوش گرفته ایم تنها نخواهید گذاشت. **دانش و دانایی سر آغاز رهایی**

فلسفه علمی

به زبان ساده:

شناخت چیست؟

قبل از اینکه درباره «شناخت» صحبت کنیم، لازم است که با مفهوم «بازتاب» یا «انعکاس» آشنا شویم. زیرا این مفهوم را در مبحث شناخت بسیار بکار خواهیم برد. لذا در این شماره برای کوتاه شدن مطلب تنها به موضوع بازتاب یا انعکاس می پردازیم.

بازتاب یا انعکاس

می دانیم که تمام اشیاء و پدیده های عالم با یکدیگر رابطه دارند. یعنی هر یک از موجودات جهان را که در نظر بگیریم - چه بیجان و چه جاندار - به شکلی روی موجودات دیگر اثر می گذارد و متقابلاً از آنها تأثیر می پذیرد. وقتی یک شی یا پدیده روی دیگری عمل می کند، نتیجه این عمل را «بازتاب» یا «انعکاس» می نامیم. به عبارت دیگر، بازتاب، نتیجه یا محصول عمل اشیاء و پدیده های عالم روی یکدیگر است. پس، باید همیشه و همه جا شاهد بازتابها یا انعکاس های گوناگون اشیاء باشیم.

همین طور هم هست. بازتاب خاصیت عام ماده - چه ماده بی جان و چه ماده جاندار - است. هر شی و پدیده، در رابطه با اشیاء و پدیده های دیگر از خود بازتاب نشان می دهد. هیچ موجودی را بدون خاصیت بازتاب نمی توانیم تصور کنیم. یافتن موجودی بدون این خاصیت بدین معنی است که این موجود با محیط و پیرامونش رابطه ندارد. چرا که هر گونه رابطه ای با پدیده های پیرامون به صورت «بازتاب» در می آید. همانطور که تصور موجودی بدون رابطه با موجودات دیگر امکان پذیر نیست، به همین ترتیب، هیچ موجودی بدون خاصیت بازتاب نمی تواند وجود داشته باشد.

با این همه، خاصیت بازتاب در موجودات مختلف با یکدیگر متفاوت است. در ماده بی جان، بازتاب، بسیار ساده و ابتدایی است. نتیجه عمل شرایط خارجی روی یک موجود بیجان (مثل آب، خاک، سنگ و غیره) به صورتهایی مانند تغییر شکل یا تغییر خواص فیزیکی و شیمیایی (تغییر ترکیبات شیمیایی) و غیره در می آید.

برای نمونه اگر به جسمی نیرو وارد شود تغییر شکل میدهد، یا اگر فلزی را حرارت دهیم منبسط می شود و امثال این. بازتاب های ماده بیجان را «بازتاب های منفعل» می نامیم. یعنی ماده بیجان فقط تأثیرات محیط را قبول می کند و در انتخاب عوامل خارجی نقشی ندارد.

در ماده زنده، «بازتاب» شکل بسیار پیچیده ای به خود می گیرد. هر موجود زنده در نتیجه برخورد با عوامل و شرایط خارجی بازتاب های گوناگونی از خود نشان می دهد که در جهت ادامه زندگی آن موجود است. اگر یک تکه گوشت را روی یک سنگ بگذاریم، بیشترین چیزی که ممکن است اتفاق بیفتد، تغییر خواص فیزیکی و شیمیایی سنگ و گوشت خواهد بود در حالی که اگر گوشت را در دهان یک سگ قرار دهیم بلافاصله آنرا می بلعد. بازتاب های موجودات زنده که «بازتاب های روانی» نامیده می شود، در جهت سازگاری با محیط و ادامه حیات است. جانوران تکامل یافته دستگاه عصبی پیچیده ای دارند که واکنش هایشان نسبت به محیط از طریق آن دستگاه صورت می گیرد. هر بازتاب یا انعکاس در دستگاه عصبی موجود زنده یک تصویر به وجود می آورد که برای سازگاری با محیط مورد استفاده قرار میگیرد. موجود زنده، از طریق بازتاب های گوناگون، عوامل مفید و مضر را از یکدیگر و نیز از عوامل دیگر تشخیص می دهد. در حالیکه در دنیای بیجان اصولاً عامل مفید یا مضر معنایی ندارد. پس، در حالیکه بازتاب، خاصیت همه موجودات - چه بیجان و چه جاندار - است، بازتاب در ماده بیجان با ماده جاندار تفاوت دارد. ولی بازتاب های پیچیده موجودات زنده، بر اساس بازتاب های ساده ماده بیجان شکل می گیرد. در جریان تکامل ماده، با پیدایش ترکیبات پیچیده، شکل بازتاب هم پیچیده تر شد. ماده زنده محصول تکامل ماده بیجان است، به همین ترتیب بازتاب در ماده زنده نتیجه تکامل خاصیت بازتاب، در جریان طولانی تکامل ماده است. وجود خاصیت بازتاب هم در دنیای بیجان و هم در دنیای جاندار نشانه وحدت و یگانگی این دو جهان یا بطور کلی نشان دیگری از وحدت جهان مادی است.

چگونگی بازتاب به شرایط درونی شی بستگی دارد.

دیدیم که بازتاب، نتیجه عمل اشیاء و پدیده های خارجی روی یک موجود است. این عبارت به این معنی نیست که فقط عوامل خارجی چگونگی و شکل بازتاب را تعیین می کنند. برعکس، عاملی که در چگونگی و شکل بازتاب نقش درجه اول دارد، شرایط درونی شی یا پدیده است. برای نمونه اگر نیروهای مساوی به اشیاء مختلف وارد کنیم به سادگی خواهیم دید که نتیجه این نیروها (یعنی بازتاب های اشیاء) با یکدیگر متفاوت است. یا تأثیر شرایط برابر روی دو جانور با هم فرق دارد: واکنش دو سگ - یکی سیر و دیگری گرسنه - نسبت به غذا با هم تفاوت دارد. می بینیم که یک عامل معین وقتی روی اشیاء مختلف عمل می کند، بازتاب های گوناگون به وجود می آورد. یعنی برای شناختن بازتاب، باید هم عوامل درونی و هم عوامل بیرونی را به حساب آوریم. در نظر گرفتن این موضوع در مطالعه «شناخت» اهمیت بسیاری دارد.

بازتاب دنیای خارج روی ذهن انسان

همانطور که دیدیم، بازتاب خاصیت عام ماده است. در ضمن دیدیم

جامعه چیست؟

روزگاری مردی بود دریانورد. این مرد در کشتی زندگی میکرد. با همهٔ سرنشینان کشتی سروکار داشت. اما این مرد آرام نبود. شاید هم بهمین دلیل، یعنی داشتن یک روح سرکش، زندگی دریانوردی را انتخاب کرده بود، زیرا زندگی بر روی دریا خطرات زیادی دارد.

اما او در دریا هم میخواست بدنبال ماجراهای تازه برود، و آشوب و شورش راه می انداخت. ناخدا چون این مرد را ماجراجو یافت روزی او را به میان اقیانوسهای دور در جزیره ای که هیچکس در آن زندگی نمیکرد برد و همان جا تنها و بیکس رهایش ساخت. مرد تنها، که نامش روبینسون کروزوئه بود، در جزیره شروع به تلاش کرد. در آن جزیره غیر از او نه مردی بود نه زنی نه کودکی. پس حتما دکان نانوائی، قصابی، عطاری و بقالی هم وجود نداشت. روبینسون مجبور بود همهٔ کارها را خودش تنها انجام دهد. زندگی سختی بر او گذشت. چند سالی بدینسان زندگی کرد اما نمرد. می دانید چرا؟ برای اینکه روبینسون سالهای سال در جامعه زندگی کرده بود و بسیاری از چیزها را از جامعه آموخته بود. او می دانست چگونه باید از اشیایی که در طبیعت وجود دارند استفاده کند. او می دانست چگونه چوب درختان و سنگها را برای ساختن ابزار بکار برد تا به کمک آنها بتواند شکار کند و از گرسنگی نمیرد. روبینسون هنگامیکه در جزیره بسر می برد در جامعه زندگی نمیکرد، اما مثل این بود که جامعه همواره با او بود و در همهٔ موارد به او کمک می کرد، اما چگونه جامعه چنین کاری را انجام می داد؟ پاسخش این است که جامعه تجارب هزاران سال خود را در اختیار او گذاشته بود. روبینسون آنچه آموخته بود بکار می برد. آنچه جامعه به او آموخته بود، همچون دوست صمیمی، روبینسون را راهنمایی میکرد. پس این مرد عجیب و سرکش تنها نبود، حاصل زندگی میلیونها تن انسان دیگر او را یاری می رساند.

ولی چون روبینسون سالهای سال از جامعه و مردمان دیگر دور ماند، به همین دلیل بصورت جانوری درنده درآمد. زیرا زندگی در تنهایی او را به این صورت درآورده بود. از این داستان که یک نفر نویسندهٔ اروپایی بنام دیفو Defo برایمان نوشته است می توانیم بفهمیم که هیچکس نمی تواند در تنهایی زندگی کند و انسان باید همیشه بطور جمعی زندگی نماید تا بتواند بحیات خویش ادامه دهد. پس اگر ما در جامعه زندگی می کنیم علتش این نیست که هر کدام از ما مایلیم با دیگران باشیم، بلکه بدین سبب است که همهٔ ما نیازمند زندگی در جامعه هستیم.

بعضی از افراد تصور می کنند که جامعه فقط مجموع افراد است و روابط آنها را که جامعه را بهم پیوند می دهد نمی بینند. این دسته از افراد سخت در اشتباهند زیرا هر جا مردمی بطور دسته جمعی

که بازتاب در دنیای ماده بیجان با دنیای زنده تفاوت دارد. اینک به دنیای دیگری وارد می شویم: دنیای ذهن انسان، گفتیم که در مرحله ای از تکامل ماده، موجودی پدید میاید (موجود جاندار) که بوسیله بازتابهای گوناگون خود را با محیط سازگار می کند. تکامل درنگ ناپذیر ماده، در مرحله ای عالی تر موجود تازه ای (یعنی انسان) را به ارمغان میآورد. این موجود بر خلاف جانوران، فقط با شرایط محیط سازگار نمی شود، بلکه آنرا به میل خود تغییر می دهد. انسان که خود محصول تکامل جانوران است، با همین خاصیت از آنها، جدا می شود. بازتاب در انسان شکل تازه و پیچیده تری به خود می گیرد. بازتاب دنیای خارج روی ذهن آدمی به آگاهی و شناخت منجر می شود. انسان در فعالیتهای عملی خود طبیعت و جامعه را به طور ارادی و آگاهانه تغییر می دهد. یعنی، هدف معینی برمیگزیند و برای رسیدن به آن فعالیتهایی انجام می دهد که آنها را فعالیت های آگاهانه می نامیم. پیدایش انسان تنها پس از پیدایش جانورانی با سیستم عالی عصبی و تکامل این جانوران امکان پذیر شد. در جریان تکامل این جانوران، خاصیت بازتاب نیز تکامل یافت و پیچیده تر شد. تا آنجا که در آدمی به صورت بازتاب آگاهانه در آمد. بازتاب آگاهانه، نتیجه برخورد دنیای خارج با ذهن انسان، در جریان کار و فعالیت عملی است. پس می بینیم که وجود آگاهی در انسان از یک طرف او را از موجودات دیگر متمایز می کند ولی از طرف دیگر، انسان را به جهان پیوند میدهد. (چرا که آگاهی محصول تکامل ماده و جهان است) اکنون می توانیم به بحث اصلی مان یعنی «تئوری شناخت» بپردازیم. ولی قبل از آن بیائید این گفتار را خلاصه کنیم:

۱. بازتاب، خاصیت عام ماده - چه بیجان و چه جاندار - است.
۲. بازتاب، نتیجه عمل اشیاء و پدیده ها روی یکدیگر است.
۳. چگونگی بازتاب در درجه اول به شرایط درونی شی یا پدیده بستگی دارد.
۴. بازتاب در ماده زنده به موجود برای سازگاری با محیط یاری می رساند در حالیکه در ماده بیجان بازتاب بسیار ساده (منفعل) است.
۵. در انسان، بازتاب دنیای خارج روی ذهن، در جریان فعالیت های عملی و دگرگون ساختن جهان، به آگاهی و شناخت منجر می شود.
۶. با وجود اینکه کیفیت و چگونگی بازتاب در ماده بیجان، در جانوران و در انسان متفاوت است، با این همه بازتاب های پیچیده بر اساس بازتاب های ساده تر بنا می شود.

پایان این قسمت

در شماره بعدی دربارهٔ شناخت میخوانید

مختصری از تاریخ جامعه

تاریخ علم است

نام این کتاب، در آغاز ممکن است خواننده را به یاد کتاب های درسی تاریخی بیندازد که در مکتب متوسطه و یا لیسه خوانده است. در این صورت خواننده حق دارد بگوید: «آیا این همه تاریخ که در مکتب خوانده ایم کافی نیست، آخر چه فایده ای دارد که این همه نام های گوناگون و رقم های جورا جور و نیز شرح حوادثی را که هیچ ربطی به ما و زندگی ما ندارد به حافظه خود تحمیل کنیم. کتاب های درسی را برای نمره خوانده ایم، این یکی را که دیگر مجبور نیستیم» و در نتیجه کتاب را با دلزدگی به گوشه ای پرت کند.

آنچه مسلم است خواننده در این قضاوت شتابزده خود گناهی ندارد. مکتب و کتابهای درسی آن، تا کنون هیچ علمی را به اندازه تاریخ بدنام نکرده اند. کتاب های درسی تاریخ از شرح وقایع راست یا دروغی انباشته شده که نه نویسنده توانسته از آنها چیزی بفهمد، نه متعلمین خواهند توانست. به اضافه نام ها و رقم هایی که فقط در گرمای تابستان به درد اذیت کردن متعلمین و خسته کردن ذهن آنها میخورد. برخی از درس های تاریخ مکتب متوسطه و لیسه فقط عبارت از چندتا نام و چندتا رقم است، همین. و متعلم بیچاره باید آنها را حتما حفظ کند تا بتواند کامیاب شود و به صف بالاتر رود.

بنابراین برای کسی که آشنایی اش با تاریخ از طریق مکتب و کتاب های درسی است، عجیب است اگر بشنود که تاریخ علم است و مهمترین علم از علوم اجتماعی است. چنین کسی حتما در برخورد با این نظر با خود خواهد گفت: «چگونه قصه بافی و افسانه سرایی درباره شجاعت فلان سرکرده یا تمجید و ستایش از فلان امیر و بدگویی از بی لیاقتی دیگری میتواند علم باشد». درست است، این قصه بافی ها و افسانه سرایی ها، علم نیست و هیچگونه شباهتی هم با علم نمی تواند داشته باشد و فقط در صورتی که خیلی دقیق و با امانت نقل شده باشند و منع و مأخذشان هم روشن باشد تازه مورد استفاده دانشمندان علم تاریخ میتوانند قرار گیرند، ولی بهیچوجه به درد متعلمین مکتب ابتدائی که حتی معنی علم تاریخ را هم نمی دانند نمی خورند و نخواهند خورد. فقط دانشمندی می تواند از وقایع تاریخی و افسانه هائی که درباره وقایع تاریخی وجود دارد، چیزی بفهمد که درباره علم تاریخ و قوانین علم تاریخ به اندازه کافی مطالعه کرده باشد. حتی دانشمندانی هم که مغزشان انباشته از وقایع تاریخی است، سال های بسیار وقایع تاریخی خوانده و حفظ کرده اند و موی

بسر برند روابطی بین آنها برقرار است، که همین روابط بوجود آورنده جامعه می باشد.

جامعه شناسی یعنی پی بردن به اصل این روابط و تاریخ یعنی سرگذشت آنها. مثلا صنف را در نظر می گیریم. صنفی که در آن تحصیل می کنیم، خود نوعی جامعه می باشد. ما تمام شاگردان صنف را می شناسیم. ممکن است ما با همه آنها در خارج از صنف معاشرت داشته باشیم. ولی معاشرت ما در صنف، یعنی پیوندهایی که در آنجا بین ما وجود دارد، با روابطی که در خارج بین ما هست تفاوت بسیار دارد. همین روابط مخصوص است که بوجود آورنده صنف می باشد. نخست نیاز ما به درس خواندن میباشد که ما را در صنف بدور یکدیگر جمع می کند. سپس برای آنکه ما درس بخوانیم و بتوانیم مشترکا از درس معلم استفاده کنیم، آداب مخصوصی را باید رعایت نمائیم، یعنی سر ساعت معین در صنف حاضر شویم و در ساعت معین خارج گردیم، در صنف کار دیگری جز آنچه که در برنامه ذکر شده نکنیم و مقررات دیگر آن را رعایت نمائیم. همان رفتاری که در صنف نسبت به یکدیگر داریم، همان کارها که باید مشترکا انجام دهیم، پیوندها یا رابطه هایی است که صنف را بوجود می آورد. حال جامعه خیلی خیلی بزرگتر را در نظر بگیریم، یعنی جامعه بشری. جامعه بشری نیز برای آن بوجود آمد که انسان نمی توانست تنها زندگی کند.

البته باید توجه داشته باشیم که جامعه انسانی زیاد با صنف قابل مقایسه نیست زیرا پایه و اساس روابطی که بین آدمیان در جامعه پدید میآید تولید وسایل و نیازمندیهای مادی زندگانی است. حالا میخواهیم بدانیم که جامعه های بشری چگونه بوجود آمدند، رشد کردند و به شکل امروزی در آمدند.

هر یک سال که از عمر ما می گذرد ما به اندازه همان یک سال تجربه بدست می آوریم. وقتی که با خود می اندیشیم میبینیم در این مدت با بسیاری چیزها روبرو شدیم و خیلی چیزها آموختیم. همین طور ده سال، بیست سال و پنجاه سال زمان درازی است. اکنون یک میلیون سال از عمر بشر میگذرد که بسیار طولانی است، و در این مدت با حوادث بسیاری روبرو شده. تلاش ها کرده، با سیل ها و زلزله ها برخورد کرده و مبارزه ها کرده است. جنگهای وحشتناک را دیده ولی همواره سربلند و با افتخار به پیش رفته است. اگر ما بخواهیم سرگذشت انسان را بدانیم باید به تاریخ مراجعه کنیم. اما شاید ما تصور نادرستی نسبت به تاریخ داشته باشیم. یعنی تاریخ را سرگذشت چند تن از افراد معین و مشهور بدانیم. در صورتیکه تاریخ یعنی سرگذشت جامعه انسانی، یعنی سرگذشت همه مردم. در گذشته تصور می شد که تاریخ را وزیران و سرداران و مردان مشهور بوجود میاورند. شاید امروز نیز برخی این تصور غلط را داشته باشند. اما باید گفت که خود این مردان مشهور نیز فرزند تاریخ و حرکت آن هستند که البته به اندازه خویش در تاریخ مؤثر واقع می شوند.

در شماره بعدی شناخت جامعه را دنبال می نمائیم.

حال در ستون مقابل به تاریخ می پردازیم.

خود را در این راه سفید کرده اند، ولی از قوانین علم تاریخ با خبر نیستند نمی توانند از این وقایع تاریخی چیزی بفهمند، چه رسد به متعلمی که صرفاً برای نمره و امتحان این وقایع را طوطی وار حفظ می کند. پس بی جهت نیست که متعلمین درس تاریخ را یکی از بی فایده ترین و غیر قابل قبول ترین درس های مکتب می دانند. نظر آنها در این مورد کاملاً درست است. اما اگر درسهای تاریخ در مکاتب ما ناخوشایند و غیر قابل قبول است، آیا علم تاریخ هم چنین است؟ هرگز!

علم تاریخ، پر ارزش ترین علوم است. علم تاریخ داستان تکامل جامعه است و جامعه عالی ترین پدیده طبیعت است و سیر تکاملی جامعه، عالی ترین شکل حرکت ماده است. در نتیجه علم تاریخ که سیر تکاملی جامعه و قوانین این تکامل را مطالعه میکند، پر ارزش ترین و پر اهمیت ترین علوم است. هر کسی در هر شغلی و هر تخصصی باید کمابیش از علم تاریخ چیزی بداند. البته در تاریخ هم مانند سایر علوم تخصص وجود دارد، ولی کلیات علم تاریخ را (مانند چندتا از علوم دیگر) همه باید بیاموزند. این دیگر چیزی است که با تخصص های افراد کاری ندارد، چون به همه مربوط است. تاریخ داستان تکامل جامعه است و هر کسی باید سعی کند که بازیکر کور و کر و بی اراده نقش های این داستان نباشد. همه باید کلیاتی از علم تاریخ بدانند.

اما راستی درباره کتاب های درسی تاریخ در مکاتب خودمان چیزهایی گفتیم که ممکن است اشتباهاتی به بار آورد، برای جلوگیری از ایجاد چنین اشتباهاتی چند نکته را تذکر می دهیم: یکی اینکه یادتان باشد که ما از کتابهای درسی تاریخ انتقاد نکرده ایم، ما آنها را رد کرده ایم، آن هم فقط در چند جمله کوتاه و بدین منظور که بگوییم کتاب ما مثل کتابهای درسی تاریخ نیست، تا بلکه خواننده، آن را نخواند بگوشه ای پرت نکند. فقط همین.

نکته دیگر اینکه، فقط کتابهای درسی تاریخ نیست که علم تاریخ را بدنام کرده اند، کتابهای بسیار دیگری نیز هست. روشنتر بگوئیم: در میان کتاب های فراوانی که در مورد تاریخ به زبان فارسی وجود دارد، فقط تعداد انگشت شماری از آن ها «کتاب تاریخ علمی» هستند، بقیه یا بکلی مزخرفند و دقیقاً گمراه کننده و یا اسناد و وقایع نامه های تاریخی هستند که فقط می توانند مورد استفاده دانشمندان آگاه علوم تاریخ قرار گیرند. مثلاً در مورد قیام های مردم ایران در سالهای پس از حمله اعراب به ایران، کتاب های زیادی وجود دارد. اگر کسی که نظام های برده داری و فئودالی و قوانین تکاملی آن ها را نمی شناسد، درباره جنبش های دهقانی و بطور کلی جنبش های قبل از سرمایه داری چیزی نمیداند، در مورد شکل و سازمان و ماهیت اینگونه جنبش ها اطلاع علمی درستی ندارد، پدیده مذهب، علت پیدایش و نقش اجتماعی آن را نمی فهمد و خلاصه نقش مذهب را در جنبش های دهقانی نمی داند، برود و این کتاب ها را بخواند، ممکن است به اشتباهات منحرف کننده بسیاری دچار شود.

مثلاً تصور کند، چنانکه بسیاری تصور می کنند، که جنبش های مردم ایران پس از حمله اعراب قیام های مذهبی بوده، یا مذهبی که شرکت کنندگان این جنبش ها پذیرفته اند، مذهبی ذاتاً انقلابی (!) و مترقی (!) است، یا اینکه مثلاً این قیام ها دلیل برتری ملی ایرانیان است.

به هر حال چنانکه گفتیم، کتاب هایی که بتوان آنها را تاریخ علمی نامید، در زبان فارسی، انگشت شمارند، تازه همین کتاب های انگشت شمار هم برای همه قابل استفاده نیست. بدین جهت تهیه کتابی مقدماتی در این زمینه لازم بود. کتاب مختصری از تاریخ جامعه کوششی است برای آشنا کردن خوانندگان با علم تاریخ و راهنمایی آنها برای خواندن کتاب های تاریخ علمی. در این کتاب ما سعی می کنیم نظام های اجتماعی را بطور کلی شرح بدهیم و در پایان هر فصل نیز کتاب های مفیدی را که در آن زمینه، در زبان فارسی وجود دارد، به ترتیبی که از نظر آموزشی باید رعایت شود، معرفی کنیم.

آیا تمام جوامع، همه از مسیر مشخصی میگذرند؟ برخی میگویند که هر جامعه خود تاریخ جداگانه ای دارد که هیچ شباهتی به تاریخ جامعه های دیگر ندارد، بنابراین کلیاتی علمی درباره همه جوامع نمیتوان گفت.

این حرف غلط و ضد علمی است: جامعه پدیده ای است که به علتی مشخص و برای هدفی مشخص بوجود آمده (تولید) و تکامل آن نیز دارای جهتی مشخص است که بر پایه تکامل روش فنی تولید استوار است. چون جامعه از ترکیب انسان و طبیعت بوجود آمده، بنابراین در همه جا، کلیات آن یکی است، تنها ویژگی طبیعت (محیط جغرافیایی) هر جامعه می تواند در خط سیر تکاملی آن جامعه نیز ویژگی هایی ایجاد کند. به عبارت دیگر، خط سیر تکاملی تمام جوامع به طور کلی یکی است، منتها خط سیر تکاملی هر جامعه ای برای خود دارای ویژگی هایی نیز هست که البته این ویژگی ها فرع است. اگر کسی، هم اکنون که علم تاریخ پیشرفت قابل توجهی کرده، بخواهد تاریخ یک جامعه را مطالعه کند، اول باید کلیات را یاد بگیرد، بعد به مطالعه جزئیات که جزء ویژگی آن جامعه بخصوص است بپردازد. مثلاً کسی که معنی فئودالیسم را نمی داند، خیلی خنده آور است اگر برود و مثلاً تاریخ ایران در زمان مغول را بخواند و تازه بخواهد چیزی هم بفهمد.

خلاصه چنانکه گفتیم، کلیات همه جوامع یکی است و فقط در جزئیات است که جوامع با یکدیگر فرق دارند. اما ذکر نکته دیگری در اینجا ضرورت دارد و آن اینکه، تمام جوامع از مسیر تکاملی مشخصی می گذرند که دارای چند مرحله معین است، منتها برخی از جوامع یک مرحله را زودتر می گذرانند و برخی دیرتر. که این موضوع خود دو علت دارد:

۱. ویژگی محیط طبیعی هر جامعه
۲. تأثیر جوامع دیگر (جوامعی که زودتر آن مرحله را از سر گذرانده اند) بر آن جامعه.

البته باید توجه داشت که علت اول خیلی کم اهمیت و علت دوم

اقتصاد را بیاموزیم:

علم اقتصاد چیست؟

برای جواب دادن باین سؤال باید انسانرا مورد مطالعه قرار دهیم و پس از این مطالعه تعریفی از علم اقتصاد بنمائیم. بشر از بدو وجود برای رفع احتیاجات خویش در تکاپو بوده و همیشه برای اینکه به کسب غذا و مسکن و پوشاک نائل آید قدرت جسمی و فکری خود را به کار انداخته است. انسانها تکامل یافتند. بشر اولیه برای کسب غذا و پوشاک و مسکن به طبیعت پناه میبرد، غارها را مسکن خود میساخت و از میوه ها و سایر مواد خوراکی طبیعت بعنوان غذا استفاده میکرد و از برگ درختان و پوست حیوانات پوشاک خود را آماده میساخت . . .

«احتیاج، تکامل قوای فکری بشر را باعث گردید» و بشر برای رفع حوائج خود بیش از پیش به نیروی خود متکی میشد و متقابلاً کمک بلاواسطه طبیعت از او کمتر میگردید. انسانها دیگر برای تهیه غذا، فقط به طبیعت متکی نبودند بلکه کشت و زرع را نیز آموخته بودند و در زمین محصولات را برای استفاده پرورش میدادند. انسان، خانه سازی را آموخت و کلبه های اولیه را ساخت.

پیدایش علم اقتصاد

علم اقتصاد از زمانی بوجود آمد که بشر برای رفع حوائج مادی خویش از قوه اندیشه خود استفاده نمود. کشت و زرع، تهیه خانه، شکار و بافندگی، همه اعمال اقتصادی محسوب میشوند. انسان برای رفع احتیاج خود محتاج به «بدست آوردن مواد حیاتی میبود» این بدست آوردن یا غریزی بود و بکمک طبیعت (مثل انسانهای اولیه که از میوه درختان بعنوان غذا، از پوست حیوانات برای پوشاک و از غارها بعنوان مسکن استفاده مینمودند) و یا اینکه ارادی و ناشی از زحمت انسان و صرف انرژی و قدرت اندیشه بود.

تولید

نوع دوم که انسان بدان طریق رفع احتیاج مینماید «تولید» نام دارد. ساختن خانه، کشت و زرع، ساختن نیزه برای شکار و . . . همه اعمال تولیدی هستند.

روابط تولیدی

بطور قطع تولید کنندگان برای انجام این اعمال روابطی با هم دارند. بطور مثال یک آهنگر، تولید کننده میباشد ولی کارگران او هم در این تولید سهمی دارند، پس هم استاد و هم شاگرد در

بسیار اساسی است. اکنون به شرح بیشتر این موضوع می پردازیم: در هر جامعه ای، ابتدا زندگی اشتراکی به وجود آمده، بعداً در مرحله ای مشخص این جامعه اشتراکی به جامعه طبقاتی تبدیل شده، سپس خود این جامعه طبقاتی از مراحل معینی گذشته و الی آخر. این مسیر کلی تکامل جامعه است و تمام جوامع یا از آن گذشته اند یا باید از آن بگذرند، منتها تأثیر جوامع دیگر بر یک جامعه اغلب سبب می شود که آن جامعه سیر تکاملی خود را تندتر و گاهی هم کندتر طی کند. به عبارت دیگر مراحل را که یک جامعه از سر میگذراند، لازم نیست که جامعه های دیگر هم دقیقاً آن مراحل را به همان صورت، با همان پس روی ها و پیش روی ها، عیناً از سر بگذرانند. ارتباط های متقابل این جامعه با جامعه های دیگر سبب می شود که تجربیات تاریخی منتقل شود و سرعت سیر تکاملی جوامع دیگر کمابیش سریع تر گردد. پس چیزی که اساسی ترین و مهم ترین تأثیر را در سرعت سیر تکاملی یک جامعه دارد، عبارت از تأثیر جوامع دیگر بر آن جامعه است و چیزی که در این مورد تأثیر بسیار کمتری دارد، تأثیر محیط جغرافیائی خود آن جامعه است. یعنی این دو عامل میتوانند سبب تندتر یا کندتر کردن سیر تاریخ یک جامعه بخصوص شوند، منتها تأثیر اولی بسیار زیادت و تأثیر دومی بسیار کمتر است. مثلاً برخی از جوامع از مرحله برده داری خیلی بسرعت گذشته اند، به طوری که تقریباً می توان گفت نظام برده داری بر این جوامع اصلاً حاکم نشده. چنین ویژگی ناشی از تأثیر جوامع پیشرفته تری بوده که مرحله برده داری را قبلاً از سر گذرانده بوده اند. تأثیر محیط جغرافیایی هرگز نمی تواند سبب شود که یک جامعه، مرحله ای تاریخی را اینقدر به سرعت از سر بگذراند.

چنانکه گفتیم تاریخ جامعه های مختلف از روزگار نخستین پیدایش خود تا کنون از مراحل معین و مشخصی گذشته اند (با سرعت های متفاوت) که در این کتاب به بررسی این مراحل می پردازیم.

آنچه را که شما در شماره های بعدی نشریه دانش و دانایی میخوانید:

بخش ۱ - کلیات

انسان ابتدایی - نظام های اجتماعی

بخش ۲ - نظام های اشتراکی نخستین

جماعت اشتراکی ابتدایی - برای مطالعه بیشتر

بخش ۳ - نظام اجتماعی برده داری

نظام برده داری - از هم پاشیدن نظام برده داری برای مطالعه بیشتر

بخش ۴ - نظام اجتماعی فئودالی

نظام فئودالی از آغاز تا پایان برای مطالعه بیشتر

تولید سهیم هستند. در اینجا روابط بین استاد و شاگرد مهم است و همه جا یکسان نیست.

رفیق

تولدت مبارک

در دوران زندگی، تنها زمان هایی برایمان ارزشمند است که هدف و آرمانی را پیگیری می کردیم.

رفیق نوجوانی داریم که اخیراً اولین کتابش به همکاری و همیاری تعدادی از دوستان به چاپ رسید و منتشر شد. این رفیق ما فرزند فقر است، فرزند سرزمین آرزوهای بر دل مانده، او دار و ندارش چند تا قلم و چند تا کتابچه و ذهنی است کاوشگر که ارزش گرامی داشتنش را دارد.

این رفیق نوجوان ما انسان با دردیست، اگر چه هنوز دیری نمیشود که در جاده زندگی قدم گذاشته است، اما در همین لحظه ای که هنوز مسیر زیادی را طی نکرده است با دردها و رنجهای بیشمار زندگی آشنا شده است. او این دردها و رنجها را از محرومیتهای فراوان زندگی خانواده خویشتن به ارث برده و عمیقاً درک کرده است.

ما درد او را بخوبی میدانیم، زیرا او فرزند ماست. با این حال نیک میدانیم که این دردها و این حرمان ها و این غلظیدن ها در کوجه های فقر و ناداری و زحمتکشی، انگیزش های حرکت های بلندتری را در وی ایجاد میگرداند.

ما تهریکات قلبی و صمیمانه خود را به این رفیق نوجوان مان تقدیم میداریم و روزهای بهتر و برتری را به او و خانواده اش آرزو میکنیم.

ما این موفقیت معنوی را بمثابة تولدی نوین برای وی به شمار میاوریم و با تمام قدرت و توان خویش تعهد خود را برای ارتقاء کیفی او در برخورداری از آگاهی های رهائیبخش در اینجا اعلام میداریم.

ما باورمندیم به اینکه تمام نوجوانان و جوانان کشور عزیز ما افغانستان از استعداد های سرشاری که حتی میتوانند سرآمد جهان گردند به فراوانی برخوردارند. اما، جای درد و تأسف در اینجاست که این استعدادهای ارزنده بجای اینکه شکوفا گردند در فقر و تنگدستی خانواده ها و در عدم توجه دولت به پژوهش می گرایند و به اینطریق قسمت بسیار مهمی از سرمایه های کشور ما از بین می روند.

به امید روزیکه شاهد شکوفایی استعدادهای تمام فرزندان سرزمین خویش باشیم.

آیا شاگرد مجانی کار میکند؟

آیا بیش از کارکرد خود مزد میگیرد؟

آیا کمتر از آن میگیرد؟

اینها را بنام روابط تولیدی میشناسیم.

برگردیم به اصل مطلب:

علم اقتصاد علمی است که تولید، تولیدکنندگان و روابط تولید را بررسی میکند. پس کلیه عملیه برای افزایش تولید انجام میدهم اعمال اقتصادی اند و کلیه اموری که مربوط به بالابردن تولید میگردند نیز اعمالی هستند اقتصادی. عبارت دیگر علم اقتصاد عبارتست از علم روشهای افزایش تولید.

بطور کلی، هر عملی که به تولیدکنندگان نیز مربوط شود که خود در مجموع به تولید مربوط میگردد هم یک عمل اقتصادی است. ورشکست شدن یک تولید کننده یک عمل اقتصادی است. افزایش یا کاهش تعداد افراد تولیدکننده یک عمل اقتصادی است. بالا رفتن قدرت کار تولیدکنندگان نیز یک عمل اقتصادی است. افزایش نیروی اندیشه و تخصص تولیدکنندگان، عمل اقتصادی است. یک اعتصاب هم عمل اقتصادی است چون تولید را کاهش میدهد، البته عملی است در جهت کاهش تولید ولی در عوض در جهت افزایش مزد کارگر.

به بیانی دیگر «بسیج نیروهای انسانی را بمنظور تولید ممکن است تعریفی دیگر از علم اقتصاد بدانیم».

اگر بتوانیم انسانهایی را برای تولید بسیج نمایم عمل اقتصادی انجام داده ایم ولی اگر آنها را از تولید باز داریم، یک عمل ضد اقتصادی و ضد تولید انجام داده ایم.

خلاصه:

«علم اقتصاد» علمی است که تولید وسایل مادی مورد احتیاج بشر را مورد مطالعه قرار میدهد و عوامل مؤثر در آنرا بررسی کرده و راههای افزایش و کاهش تولیدات را ارزیابی و معین مینماید.

پایان این قسمت

در شماره بعدی:

انسان چرا به اقتصاد اهمیت میدهد؟

پارلمان

و مبارزه پارلمانی

دوره کار ولسی جرگه به تاریخ اول سرطان سال پنجم، بعد از اعلان نتایج انتخابات به پایان می رسد و شورای جدید به کار آغاز می نماید.

انتخابات اعضای ولسی جرگه در خلال مدت سی الی شصت روز قبل از پایان دوره ولسی جرگه برگزار می گردد. تعداد اعضای ولسی جرگه به تناسب نفوس هر حوزه حداکثر دو صد و پنجاه نفر می باشد.

حوزه های انتخاباتی و سایر مسایل مربوط به آن در قانون انتخابات تعیین می گردد.

در قانون انتخابات باید تدابیری اتخاذ گردد که نظام انتخاباتی، نمایندگی عمومی و عادلانه را برای تمام مردم کشور تامین نماید و به تناسب نفوس از هر ولایت طور اوسط حداقل دو وکیل زن در ولسی جرگه عضویت یابد.

ماده هشتماد و چهارم

اعضای مشرانو جرگه به ترتیب ذیل انتخاب و تعیین می شوند:

۱. از جمله اعضای شورای هر ولایت، یک نفر به انتخاب شورای مربوط برای مدت چهار سال؛
۲. از جمله اعضای شوراهای ولسوالی های هر ولایت، یک نفر به انتخاب شوراهای مربوط برای مدت سه سال؛
۳. یک ثلث باقیمانده از جمله شخصیت های خبیر و با تجربه به شمول دو نفر از نمایندگان معلولین و معیوبین و دو نفر نمایندگان کوچی ها به تعیین رئیس جمهور برای مدت پنج سال.

رئیس جمهور تعداد پنجاه فیصد از این اشخاص را از بین زنان تعیین می نماید. شخصی که به حیث عضو مشرانو جرگه انتخاب می شود، عضویت خود را در شورای مربوطه از دست داده، به عوض او شخص دیگری مطابق به احکام قانون تعیین می گردد.»

در رابطه به وظایف شورای ملی در قانون اساسی افغانستان چنین آمده است:

ماده نودم

شورای ملی دارای صلاحیتهای ذیل می باشد:

۱. تصویب، تعدیل یا لغو قوانین و فرامین تقنینی؛
۲. تصویب پروگرامهای انکشافی اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و تکنولوژیکی؛
۳. تصویب بودجه دولتی و اجازه اخذ یا اعطای قرضه؛
۴. ایجاد واحد های اداری، تعدیل و یا الغای آن؛
۵. تصدیق معاهدات و میثاقهای بین المللی یا فسخ الحاق افغانستان به آن؛
۶. سایر صلاحیتهای مندرج این قانون اساسی.

این آشنائی مختصری در مورد پارلمان یا شورای ملی بود که نگاهی هم به قانون اساسی موجوده کشور در رابطه به آن انداختیم. اما حال ببینیم که مبارزه پارلمانی به چه معناست؟

پارلمان به معنی مجمع نمایندگان است که وظیفه وضع قانون را بر عهده دارد. در افغانستان آن را شورای ملی و در امریکا کنگره می خوانند. در بعضی از کشورها، پارلمان از دو مجمع شورا و سنا، مجلس اعیان و عوام ترکیب شده است. در کشورهای غربی از نظر ماهیت، میزان قدرت و رابطه با دولت، دو نوع پارلمان مشاهده میشود: در کشورهای جمهوری پارلمانی مثل ایتالیا و مشروطه سلطنتی مثل انگلستان، اصل بر این است که پارلمان بر تمام اعمال دولت نظارت دارد. در کشورهای نظیر ایالات متحده امریکا و فرانسه که رئیس جمهوری دارای اختیارات وسیعی است، پارلمان فقط از نظر قانونگذاری نقش دارد.

در قانون اساسی افغانستان فصل پنجم آن به موضوع شورای ملی یا پارلمان اختصاص داده شده است که چند ماده آن را با هم میخوانیم:

فصل پنجم

شورای ملی

ماده هشتماد و یکم

شورای ملی دولت جمهوری اسلامی افغانستان بحیث عالی ترین ارگان تقنینی مظهر اراده مردم آن است و از قاطبه ملت نمایندگی می کند.

هر عضو شوری در موقع اظهار رأی، مصالح عمومی و منافع علیای مردم افغانستان را مدار قضاوت قرار می دهد.

شورای ملی افغانستان متشکل از دو مجلس است که در ماده بعدی چنین بیان شده است:

ماده هشتماد و دوم

شورای ملی متشکل از دو مجلس: ولسی جرگه و مشرانو جرگه می باشد. هیچ شخص نمی تواند در یک وقت عضو هر دو مجلس باشد.

در مورد چگونگی انتخاب اعضای شورای ملی در قانون اساسی افغانستان در ماده های هشتماد و سوم (انتخاب اعضای ولسی جرگه) و هشتماد و چهارم (انتخاب اعضای مشرانو جرگه) چنین آمده است:

ماده هشتماد و سوم

اعضای ولسی جرگه توسط مردم از طریق انتخابات آزاد، عمومی، سری و مستقیم انتخاب میگردند.

مبارزه پارلمانی

در رابطه با مبارزه پارلمانی گفته شده است که مبارزه پارلمانی یکی از اشکال مبارزه طبقاتی در نوع سیاسی آنست. طبقات کارگر و دهقان و دیگر زحمتکشان و تشکلات آنها ضمن سایر اشکال مبارزه وظیفه دارند از این مبارزه نیز در صورت وجود شرایط استفاده کرده و با یکدیگر یکجا شده و سیاست های ضد ملی را ضمن کارزار انتخاباتی شان فاش نمایند، سعی کنند عده هرچه بیشتری از نمایندگان واقعی مردم را به پارلمان بفرستند، در پارلمان از تریبون رسمی برای بیان درخواستها و پیشبرد برنامه های مورد نیاز خود استفاده کنند.

اما سؤال اینجاست که آیا اگر کشوری در تحت سلطه مستقیم استعمار و حاکمیت ارتجاع قرار داشت و نه از استقلال اقتصادی و نه هم از استقلال سیاسی برخوردار بود میشود که به مبارزه پارلمانی روی آورده شود؟ و از اینطریق دست به تغییرات اساسی به نفع کارگران، دهقانان و سایر زحمتکشان زده شود؟

حساب کشورهای تحت سلطه استعمار و یا آنهاییکه دارای رژیمهای دیکتاتوری هستند، اگرچه که به ظاهر دارای پارلمانی هم باشند جداسند. در این دسته از کشورها پارلمان فاقد هر گونه محتوا بوده زیرا سران رژیم، سلاطین یا دیکتاتورهای دست نشانده با صحنه سازی انتخاباتی مجعول و فرمایشی در حقیقت عده ای را به شغل نمایندگی مجلس منصوب میکنند تا روپوش و نقابی برای نظام استبدادی شان باشد.

در ممالکی هم که تحت سلطه استعمار نیستند اما دارای یک نظام سرمایه داری هستند به عناوین و یا اشکال مختلف در آراء مردم دخل و تصرف میشود و افکار عمومی خصوصاً از طریق رسانه ها منحرف میگردد، محدودیت ها ایجاد میشود تا پارلمان واقعاً مجمع نمایندگان مردم و بیانگر خواستها و عقاید آنها نباشد و تا حد امکان از ورود نمایندگان اصیل زحمتکشان به مجلس جلوگیری شده باشد. این تدابیر طیف بسیار وسیعی را در بر می گیرد. از محدودیت سن و سواد و نژاد و جنس و دارایی گرفته تا ایجاد سیستم های ضد خلقی انتخاباتی، محروم کردن نیروهای دموکراتیک از تأثیر بر افکار عمومی و استفاده مساوی از وسائل تبلیغاتی و بالاخره تقلب، تعویض آراء و پرکردن صندوق ها و غیره.

موضوع فوق در رابطه با کشورهای سرمایه داری بود. اما اکنون در رابطه با افغانستان چگونه خواهد بود؟ کشوری که بمراتب از کشورهای سرمایه داری در مرحله عقب تری قرار دارد و از سوی دیگر اسیر نیروهای مافیائی قدرت و غارت نیز میباشد، آیا انتخابات در اینجا در حقیقت وجود دارد؟ و یا سراسر معامله و مبادله میباشد؟

آیا نمایندگان کارگران، دهقانان و دیگر زحمتکشان در این کشور به معنی واقعی آن در انتخابات شرکت دارند؟

اینها همه سئوالاتیست که فقط با نگاه اندکی در محیط پیرامون خویش بسادگی میتوانیم به جواب آنها دست بیابیم. ضرب المثل مشهوری است که میگوید:

آنکه پول دهد فرمان دهد.

باید چشم ها را باز کرد و گوش ها را شنوا تر ساخت. پیرامون مسائل جاری در کشور خویش بهتر دید و صداها را پیچ و پیچ نیروهای غارتگر را بهتر شنید. و آنکه به تحلیل مسائل نشست و اوضاع را با چشم و گوش باز به بررسی گرفت.

و از خود و دیگران پرسید که اگر در کشوری تمام هزینه هایش توسط دیگران پرداخت گردد. آنهم دیگرانیکه منافع ملی شان در اولویت برنامه های استراتژیک شان (دراز مدت شان) قرار دارد آیا پارلمان راه حل مناسب خواهد بود؟

و آیا در میان نیازهای مردم ما (منافع ملی) و خواسته های مراجع تمویل کننده انتخابات که منافع دراز مدت خویش را در

اولویت قرار میدهند تضادی اساسی موجود نیست؟

و آیا در چنین اوضاعی میشود که با شرکت در انتخابات پارلمانی و از طریق مبارزات پارلمانی به خواسته های ملی خویش نائل آمد؟

مردم ما نیازمندیهای خویش را دارند و حال آنکه تمویل کنندگان خارجی، منافع ملی (نیازمندیهای) خودشان را در اولویت برنامه هایشان در هر کجا که باشند و یا در هر کجا که پولی را خرج کنند قرار میدهند.

چطور میتوانیم که تضاد بین خواسته های آنان و نیازمندیهای خود را حل بسازیم؟

و سؤال دیگر که مطرح میشود این است که آیا آگاهی های لازم برای مردم ما در طی این سالها داده شده است که منافع ملی خویش را بدانند؟

و اینکه چگونه و با کدام ابزارها از منافع ملی خویش میتوانند حراست نمایند؟

آیا حقیقتاً مردم ما میدانند که پارلمان یعنی چه؟

آیا آنها میدانند که یک وکیل خوب چه خصوصیات و صفاتی را باید داشته باشد؟

آیا به این نتیجه رسیده اند که چگونه انتخاب کنند و چگونه هم پرسیان نمایند؟

داشتن پارلمان و اجرای پروسه ای بنام انتخابات در کشور برای سرنوشت مردم ما به تنهایی خویش کافی نیست. بیشتر از آن لازم است که مردم ما، طبقات تحت ستم جامعه ما، محصلین، متعلمین و دیگر جوانان و نوجوانان کشور ما به آگاهی های لازم سیاسی و اجتماعی برسند. تا در پرتو شعور سیاسی خویش راه خود را از این منجلاب بلا و خلاء آگاهانه بگشایند.

دانش و دانایی از محصلین، متعلمین، و دیگر جوانان و نوجوانان کشور میخواهد که پیرامون این مسئله به بحث بنشینند و برای تعیین سرنوشت خویش راه صحیح را یافته و هرگز در دام این و آن بنامهای گوناگون گرفتار نگردند.



جوانان و نوجوانان

از مبارزه پارلمانی به مبارزه خیابانی

ما بعد از چاشت روز جمعه تاریخ ۱۳۸۹/۰۵/۰۸ توسط دوستی از حادثه ترافیکی و آغاز اعتراضات مردمی در سرک میدان هوایی کابل منطقه مکرویان چهارم آگاه شدیم. بعد از مدتی به طرف منطقه حرکت کردیم. اگرچه ما دیرتر به آنجا رسیدیم و نتوانستیم شاهد صحنه یورش جوانان و نوجوانان آنجا باشیم، اما باز هم بطور پراکنده جوانان و نوجوانان را میدیدیم که با خشم و نفرت از دلاوریهای خویش به هم قصه میکردند و پیوسته به محل نزدیک میشدند و پس مینشستند، درست مانند جنگ و گریز، انگار سالهای سالست که درگیر این نوع از مبارزه هستند یعنی از رفتار و حرکاتشان بخوبی دانسته میشد که بر کار و پیکار خویش تسلط کافی دارند.

این جوانان و نوجوانانی که تقریباً آبدیدگی را ما بخوبی در آنها مشاهده کردیم با تمام قدرت و توان خویش به میدان آمده و قوای خارجی و نیروهای دولتی مانند پولیس و اردو را آنروز به مصاف طلبیده بودند.

البته چیزی که اکنون مهم میباشد این است که این جوانان و نوجوانان بشمول محصلین و متعلمین با سنگ و چوب درست زمانی در سرک میدان هوایی ریختند و با شعارهای ضد امریکایی و ضد دولتی به مقابله با نیروهای دولتی پرداختند که خارجیان و دولت بشدت مشغول گرم ساختن بازار انتخابات دور دوم پارلمانی هستند.

وقتی چنین حرکت هایی در چنین مقطع زمانی خاصی بوجود می آیند پرسشهایی اینچنینی در ذهن جستجوگر انسان طرح میگردند:

آیا این جوانان و نوجوانان از وضعیت موجود راضی نیستند؟

آیا این محصلین و متعلمین که در صحنه حضور فعال خویش را نشان دادند پیامی خاص داشتند؟

چرا تمام خطرات احتمالی را بجان خریدند و اینگونه در مقابل فیر نیروهای خارجی و داخلی ایستادند؟

آیا مردمی که در این اعتراض خشمگینانه شرکت کردند میتوانند که بر حق باشند؟

اینگونه حرکت ها سوال برانگیز است، و باید پاسخی در خور به آن داده شود. پاسخی که حتی الامکان به حقیقت نزدیکتر باشد. برای اینکه پاسخی مناسب به سوالات فوق داده شود، لازم است تا پیرامون مسئله جوانان و نوجوانان که نیمی از جمعیت کشور ما را تشکیل میدهند بر اساس واقعیت های عینی به بحث نشست. تا بر پایه آن بتوان حقیقت مسئله را پیدا کرد.

طبق بررسی های انجام شده، نوجوانان کشور ما چه در مناطق شهری و چه در مناطق روستایی در یک وضعیت بسیار نامناسب اقتصادی و اجتماعی بسر میبرند.

بر اساس آمار دولت، ۱,۵ میلیون طفل در افغانستان نان آور فامیل خود هستند و مجبورند کار کنند. البته بنابر ناتوانی دولت بر گرفتن آمار دقیق باید گفت که این رقم بسیار بیشتر از ۱,۵ میلیون طفل میباشد. با توجه به قانون کار، کار اطفال جواز ندارد، اما بنابر شرایط کنونی کشور و جنگهای گذشته و فعلی بسیاری از خانواده ها سرپرست و نان آور خانه خود را از دست داده اند و بنابراین اطفال آنها به عنوان یگانه منبع درآمد مجبور به کار گردیده اند که حتی قسمتی از این اطفال مشغول کارهای شاقه نیز میباشند.

در شهرها بخش وسیعی از نوجوانان مشغول کارهایی هستند که هم از نظر روحی و روانی و اخلاقی و هم از نظر جسمی به سلامتی آنها لطمه وارد میگردد.

این نوجوانان در کارهایی مانند شاگردی دکانها و انتقال و جابجایی بار در مارکیتها، کار در روی سرک ها از قبیل دستفروشی، پاک کاری شیشه های موترها، اسپند دود کردن و جستجوی آشغال دانی ها و فاضلابها مشغول هستند.

و در روستاهای کشور در کارهایی مانند انتقال هیزم به پشت و انتقال آب روی دوش از فاصله های دور حتی تا یک کیلومتری، کار در مزارع همراه خانواده، نگهداری و مراقبت از گاو و گوسفندها و غیره کارهای دیگر مشغول هستند.

کار نوجوانان و اطفال باعث میشود تا آنها نتوانند به مکتب بروند و آنهایی هم که در پهلوی کار میکوشند که درس بخوانند به یقین که کار آنها بالای موفقیتهای تعلیمی و تحصیلی شان تأثیرات نامطلوب خودش را برجای خواهد گذاشت.

همانطوریکه ملاحظه شد نوجوانان و اطفال افغانستان با مشکلات فراوانی در زندگی خویش دست به گریبانند. در حالیکه دولت مطابق بند ۳ ماده دهم میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی متعهد است تا از این اطفال و نوجوانان حمایت کند.

حال نگاهی پیرامون وضعیت جوانان کشور بیندازیم و ببینیم که آنها در زندگی شان با چه مشکلاتی دست بگریبانند.

جوانان کشور ما که یک نیروی بسیار عظیم اند، با مشکلات زیادی دست و پنجه نرم میکنند. اینان که باید بعنوان نیروی فوق العاده سازنده و موثر در کشور مورد استفاده قرار میگرفتند

متأسفانه که یا به فراموشی سپرده شده اند و یا هم که مورد استفاده های غلط قرار گرفته اند.

جوانان کشور ما بیش از هر چیزی با مشکل فقر روبرو هستند. این نیروهای عظیم استعداد و کار در تحت فشار فقر روز بروز ضعیف تر و ناتوان تر میگردند و آن کارآیی های جوانی شان که میباید در خدمت پیشرفت و ترقی مادی و معنوی جامعه استفاده میشد بتدریج زایل میگردد.

بسیاری از آنان بر اثر همین فقر فرصت های تحصیلی را از دست داده اند و با هزار مشکل زندگی خویش را میگذرانند. زیرا تعداد کمی از آنها کاری دارند و بیشترشان از بیکاری و بی پولی و احتیاجی رنجهای فراوان میبرند.

مثلاً فقیرترین این جوانان همان جوانان کارگرند که هر صبح در میدانهای شهرها ساعتها منتظر می مانند تا صاحبان کار یکی از آنها را با خود به سر کار ببرند. آنها هرگز همه روزه موفق به بدست آوردن کار نمیشوند. و آن روزهایی هم که کاری گیرشان میاید، دستمزد چندانی ندارد که با آن بتوانند مخارج زندگی خویش را تأمین کنند.

این جوانان ناامیدترین جوانان کشور ما هستند. چونکه چیزی جز انرژی وجودشان برای فروش ندارند تا بدان وسیله زندگی خویش را رنگ و روغنی ببخشند.

آن بخش کمی از جوانان که موفق شده اند به تحصیلات شان ادامه دهند نیز از وضعیت خوبی برخوردار نیستند. مشکلات دوران تحصیل و بی سرنوشتی بعد از تحصیل آنها را در یک وضعیت روحی نامناسبی قرار داده است.

وقتی در حال تحصیل هستند بیشتر از مشکلات دوره تحصیل خویش شکایت را آغاز میکنند و از نداشتن استادان ورزیده، از رفتار غیر استادانه اکثریت استادان، از مشکلات لیلیه ها، از نظام تحصیلی کهنه و بسیاری از مشکلات دیگر که در محیط تحصیلی خویش با آن دست به گریبانند سخن میگویند. اینها همه برایشان قابل تحمل است، لیکن چیزیکه بیشتر از همه آنها را هراسان میسازد، آینده کاری شان میباشد. آنها میگویند که سالها درس خوانده اند تا که برای خود و جامعه شان چیزی شوند و مصدر خدمتی واقع گردند، اما امروز که تحصیلات عالی خویش را بعد از یکی دو سال به پایان میرسانند میبینند که آینده شان نامعلوم و ناروشن دیده میشود.

آنها میگویند که بسیاری از محصل هائیکه سالهای قبل و سال گذشته فارغ التحصیل شده اند، هنوز موفق به پیدا کردن شغلی برای خود نگردیده اند. و فقط آنهایی به وظیفه رسیده اند که رابطه ها و واسطه هایی را در پشت سر خویش داشته اند.

وقتیکه وضعیت نوجوانان و جوانان با در نظر داشت واقعیت های عینی اینچنین مورد بررسی قرار میگیرد، دیده میشود که چندان هم مقصر نیستند بلکه مقصر دولت است. زیرا نه در مورد اطفال و نوجوانان و نه هم در رابطه با جوانان اجراءات نتیجه بخشی را انجام داده است.

در صورتیکه دولت نسبت به اعضای ملت خود مسئولیت های بسیار زیادی دارد که باید انجام دهد. بعنوان مثال از مسئولیتهای دولت در رابطه با اطفالی که سرپرست خود را از دست داده اند و کم کاری آن در گزارشی اینطور آمده است:

«بر اساس کنوانسیون حقوق اقتصادی و اجتماعی و کنوانسیون حقوق طفل دولت مکلفیت دارد تا طی یک برنامه فراگیر و بنیادی تمام بازماندگان و یتیمان را که نان آور خود را از دست داده اند تحت حمایت خود قرار دهد. اما برخورد وزارت کار، امور اجتماعی، شهدا و معلولین نسبت به بازماندگان و یتیمان نه تنها اساسی و فراگیر نبوده بلکه تبعیض آمیز نیز می باشد. این وزارت تنها مبلغ ناچیز ماهانه تا ۷۰۰ افغانی به خانواده های شهدا و معلولین جنگی می پردازد. سایر بازماندگان که بر اثر عوامل دیگر از جمله عوامل طبیعی نان آور خانواده خود را از دست داده اند شامل این برنامه نمیباشند.»

البته این تنها کم کاری دولت نیست، زیرا دولت افغانستان باید از طریق بخش اجرائی خودش یعنی حکومت افغانستان تا اکنون برنامه هایی برای فقر زدایی و مصونیت از گرسنگی مطابق به اولویت های کشور تدوین و اجراء مینمود تا به این صورت فقر خانواده ها، نوجوانان و جوانان کشور ما را با وضعیت بد فعلی شان مواجه نمی ساخت.

حکومت باید تا حال زیربنای اقتصادی و انکشاف دهات را بعنوان بخشی از روند کلی توسعه اقتصادی بطور جدی با یک برنامه صحیح مطابق به نیازمندی های مردم تحت کار قرار میداد. حکومت باید در طی این مدت لااقل دسترسی مردم را به آب صحتی آشامیدنی تأمین میکرد و در رابطه با نیازمندیهای سوختی آنان اجراءات اساسی مینمود تا امروز دیگر نوجوانان و جوانان کشور ما در مناطق روستایی در تحت اینهمه کار طاقت فرسا قرار نمیداشتند و در عوض به تعلیم و تحصیل خویش میرسیدند تا بعد از فراغت بعنوان سرمایه های کشور برای مردم خویش مصدر خدمت میشدند.

اما دولت در این زمینه ها اجراءات صحیح و مؤثری را به اندازه ای که لااقل در رفع مشکلات نوجوانان و جوانان کشور مفید بوده باشد انجام نداده است. و هنوز بعد از گذشت ۱۰ سال دولت داری و اینهمه کمکهای جهانی و آنهم با موجودیت بیش از چهل کشور جهان در داخل افغانستان بشکل مستقیم و غیر مستقیم به نام حل معضل مردم افغانستان هنوز مردم کشور ما خصوصاً نوجوانان و جوانان ما در تحت فشارهای اقتصادی و اجتماعی کمر شکنی قرار دارند. و این مسئله به این معناست که نه این چهل کشور و نه هم این دولت برای مردم افغانستان و خصوصاً نوجوانان و جوانان کاری که دیده شود انجام نداده اند. و لذا طوریکه دیده میشود مردم کشور ما بخصوص جوانان و نوجوانان دولت و تمام بخش هایش را ناکارآمد دانسته و بعوض اینکه در انتخابات شرکت کنند و به مبارزه پارلمانی روی بیاورند میبینیم که به سرک ها میریزند و در تظاهرات ها شرکت میکنند و در یک جمله اینکه: از مبارزه پارلمانی به مبارزه خیابانی روی آورده اند.

مستندات:

درد دل

یک رفیق کارگر

پیرامون استثمار شدید کارگران بویژه زنان کارگر

مدت دوازده سال میشود که کارگر هستم. در این مدت به انواع کارهای شاقه تن دادم. و هیچ روزی را یاد آور نیستم که وقتی بر اثر حوادث ناشی از کار در فابریکه و یا کارهای ساختمانی ناتوان از ادامه کار آنروزم گردیدم معاش روز خود را اخذ کرده باشم. و همچنان هیچوقت نشد که نیم روز بیکاری مرا که از اثر نبود امکانات کاری که مربوط صاحب کار میشد مانند مواد لازم در فابریکه و یا کارهای ساختمانی، صاحب کار تحمل نماید. مثل این بود که همین نصف روز بیکاری من سبب بربادی و فزونی صاحب کار میگردد، به شدت عصبانی و وحشی میشد. در صورتیکه کمتر یاد آور چنین روزی هستم که از مدت هشت ساعت قانونی کار بدون اخذ اضافه کاری بیشتر کار نکرده باشم و در این مدت دوازده سال هیچوقت میسر نشد که مدت یکهفته مخارج زندگی خود را قبلاً آماده ساخته باشم، فرقی نمیکند که بطور روزانه برده بودم و یا ماهوار.

همین صاحبان کارخانه هایی که از امتیازات گوناگونی برخوردار هستند و با همراهی و همسویی مقامات به چپاول و غارت نیروی کار از طریق استثمار وحشیانه کارگران میپردازند و دلیل فریبنده ایجاد شغل را حربه قرار میدهند هرگز حاضر نیستند که معاش روز جمعه کارگر فابریکه خود را بپردازند چه رسد به آنکه برای کارگر خود معاش کافی پرداخت نمایند. و علاوه بر آن وای به آن دمی که از اثر کمبود مواد خام، کارگرهای آنها یکساعت را بیکار سپری نمایند آنها در داخل کارخانه، جای یک کامره مخفی خالی که وحشی گری های آنها را میشد که به تصویر کشید.

بعد از مدت هفت ماه بیکاری که مخارج زندگی خود را با گرفتن پول قرض سپری مینمودم روزی به پیش یکی از دوستانم رفتم که از وی نیز پول قرض نمایم. او مرا مسئول خطاب کرده و گفت: تو انسان کارکنی نیستی.

کار کن، خود و فامیل خود را اینقدر پریشان نساز. من گفتم:

اشتباه میکنی، اولاً، کاری که من بتوانم انجام دهم برایم میسر نمی شود. تو چرا درک نمیکنی؟

در اوایل که داخل کار شده بودم از هیچ کاری شانه خالی نمیکردم. زیرا وجودم توان آنرا داشت، ولی حالا نمیتوانم دست به هر کاری بزنم زیرا توان آنرا ندارم.

دوماً، کار آسانتر معاش کافی ندارد که تکافوی زندگی را بنماید و از طرفی دیگر میسر هم نمیشود و گرنه حاضرم که کار کنم. هر جا رفتم کاری که از عهده آن برآمده بتوانم میسر نشد. او سؤال کرد: آیا حاضری که در کارخانه شیرینی پزی کار کنی؟ جواب دادم: چرا که نه؟ حتماً کار میکنم. کارش ساده تر است، حداقل کمتر مجبورم پول قرض بگیرم. او گفت:

تو فعلاً برو به خانه خود و منمهم میروم به پیش صاحب کارخانه، تا فردا برایت زنگ میزنم که بر سر کار بیایی؟

دو روز گذشت و برایم زنگ نزد.

من مجبور شدم که نزدش بروم تا جریان را جویا شوم. وقتی نزدش رسیدم بعد از احوال پرسى گفتم:

از اینکه موفق نشدم برایت کاری پیدا نمایم متأسفم.

صاحب کارخانه برایم گفت: «ما کارگر لازم داریم، اما کارگر مرد نمیخواهیم. ما کارگر زن میخواهیم.»

من برای صاحب کارخانه گفتم که همین شخص دوست من است، بیکار است فامیل دار است. معاش هم برایش کم بده در ماه به چهار هزار (۴۰۰۰) افغانی قناعت دارد و از صبح زود میاید و شام هم دیر میروم. همین را قبول کن.

و صاحب کارخانه گفت:

تو میگوئی چهار هزار افغانی!!! مگر چهار هزار افغانی پول کمی است؟

من گفتم بله که کم است. در ماه چهار هزار افغانی و خرج یک فامیل را مقایسه کن.

او گفت: ما که ضامن خرج فامیل او نیستیم و تو هم ضامن پیدا کردن کاری برای او.

من کارگر زن میخواهم. زنها حاضرند در روز به مبلغ پنجاه (۵۰) افغانی که در ماه به مبلغ یکهزار و پنجاه افغانی (۱۵۰۰) میشود برای ما کار کنند. و علاوه بر معاش کم طبقه زن برای ما مزیت های دیگری هم دارد. مثلاً اینها آنقدر زبان ندارند که مثل مردان به بیهوده گویی بر سر چای صبح، نان چاشت، ساعت کار و غیره با ما بپردازند و جروبحث کنند.

نان باقیمانده روز گذشته را هم برای آنها میدهم حتی پیشانی خود را ترش نمیکند.

برو برایش بگو که کارگر نمیخواست. و خود را درد سر نینداز.

وقتیکه دوستم اینگونه حرفهایش را خاتمه بخشید. من برای آنکه او در نزد من خجالت زده نباشد گفتم:

مشکلی نیست، تو سعی خود را کردی. و به بهانه برایش گفتم که جایی دیگر هم برایم وعده هایی کرده اند میروم تا شاید در آنجا کاری بدست آورم.

سپس از او خداحافظی کرده و در امتداد سرک بسوی آینده ای نامعلوم روان شدم.

نگار و نبی

بهر سوئی پا بفرار گذاشتند. اتفاقاً نبی عده ای را دور خودش جمع کرده بود و برای آنها ساز میزد که با مشاهده حرکت غیر عادی مردم سازش را کنار گذاشت و گفت:
چی شده؟ چی خبر است؟
زنی که سراسیمه می دوید و جیغ می کشید گفت:
بچه ها... گاو...

نبی معطل نشد و بدون اتلاف وقت بطرف شلوغی رفت. گاو نر قوی هیكلی با دهان کف کرده و چشمان از حدقه درآمد بطرف مردم یورش می برد. تنها با یک ضربه سر بساط مردم را زیر و رو میکرد و کسی هم جلو دارش نبود و همه از مقابلش می گریختند.

بچه ها زیر دست و پا مانده بودند و شیون و زاری می کردند. در یک لحظه نبی متوجه شد که اگر کمی دیرتر برسد گاو خشمگین دو بچه را که از وحشت خشکشان زده بود سرشاک بلند کرده بزمین خواهد کوبید بهمین جهت سراسیمه خودش را به آن دو بچه رساند و سینه اش را سپر شاخهای تیز گاو کرد. عده ای هنوز می دویدند و عده ای هراسان شاهد نبرد دلاور کلیبر با گاو زورمند بودند.

نبی با رشادت تمام آماده نبرد بود و گاو خشمگین که تا آن لحظه به هر چیزی شاخ می زد اندکی مکث کرد گویا حیوان بی عقل متوجه شده بود که این یکی با آن دیگران فرق دارد. اما مکث گاو دیری نپائید که با یک حرکت سریع و چالاک بطرف نبی یورش برد. نبی جا خالی داد و بدون معطلی بر پشت گاو سوار شد و سعی کرد از دو شاخ گاو بگیرد. اما تکان های سریع گاو او را محکم بزمین کوفت. گاو با چالاک بی طرف نبی که نقش زمین شده بود حمله برد اما اینبار نبی با یک حرکت سریع خودش را کناری کشید و طوری به پاهای جلو گاو ضربه زد که حیوان نقش زمین شد و قبل از آنکه بتواند از جا برخیزد نبی خودش را بر روی گردن گاو انداخت و از دو شاخش گرفت.

زور آزمائی گاو و نبی شروع شد. نبی با تمام قوا سر گاو را به زیر می کشید و سعی می کرد پوزه اش را به زمین برساند گاو سعی می کرد خودش را از دست نبی برهاند و به او ضربه بزند. عضلات پولادین نبی مهلت فعالیت دوباره به گاو نمی داد. مردمی که تا چند لحظه پیش سراسیمه از مقابل گاو فرار میکردند حالا دور تا دور آندو حلقه زده بودند و برای قهرمان هورا می کشیدند.

نبی آنقدر زور زد که بالاخره گاو زیر فشار شدید بازوان نبی خم شد و روی زمین نشست و رام شد. نبی با احتیاط شاخهای گاو را رها کرد و دستی به سر و گردن گاو کشید و سپس از پاهای گاو گرفت و آنرا بلند کرد و به پشت گردنش گذاشت و دور میدان چرخ می زد و گاو را تحویل صاحبش داد.

مردم از مشاهده پهلوانی و زورمندی نبی به وجد افتاده بودند. جوانان او را به آغوش گرفته می بوسیدند. پیرمردها با شعف و چهره های گشاده به او افتخار می کردند و پیرزن ها او را دعا می کردند و دخترهای جوان تبسم می کردند و در دل به او عشق می ورزیدند.

بشنو از نبی چون حکایت می کند
وز جدائیها شکایت می کند
کز نیستان تا مرا بریده اند
از نفیرم مرد و زن نالیده اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
تا بگویم شرح درد اشتیاق

... و اما شرح حال نگار و نبی این دو دلدادۀ آذربایجانی.

نبی چوپانزاده اهل کلیبر از جوانان زیرک و پرکار و هنرمند دهکده بود. با وجود اینکه بیش از پانزده سال نداشت به چابکی اسب سواری می کرد در پهلوانی همتا نداشت و هم خوب ساز می زد. پدرش پیرمرد مؤمنی بود که مورد احترام مردم دهکده بود.

موقعیت خاص کلیبر با آن آب و هوای کوهستانی - جنگلهای انبوه و کوههای سر بفلک کشیده و دره سرسبز و جلگۀ مسطح و از همه مهمتر سابقۀ درخشان تاریخی که زمانی جولانگاه نبرد دلاوران بابکیان با خلفای بغداد بوده است، همیشه حوادثی بهمراه داشته که از هریک آنان میشود حماسه ای خلق کرد.

نبی یا در کوهستان و حاشیۀ جنگلها و در خلوت و تنهائی گوسفند می چرانید یا اینکه بهنگام بیکاری در دهکده برای مردم و دوستانش ساز می زد و آواز می خواند. او چهره محبوب مردم دهکده بود.

اما وجود نبی چون خاری بود در چشم عظیم خان پسر بهادرخان مالک بزرگ دهکده کلیبر. بهادرخان که قسمت عمدۀ کلیبر مال او بود آدمی بظاهر مؤمن و خدا پرست اما در باطن شارلاتان - حقه باز - بدچشم - ریاکار - فاسد و ظالم بود. رعیت ها از ظلم او در امان نبودند. پسرش عظیم خان کارش خوردن و خوابیدن و عیاشی بود. چند تا از خانهای کوچک و اوباش را هم دور خودش جمع کرده بودند و هر طور دلشان می خواست عمل می کردند.

قوچعلیخان - رحمان خان - صمد خان - کور نقی - دلی اوغلی حسن - اوزون نعمت - اشک رحیم و ... در بین مردم دهکده شهرت نامطلوبی داشتند و همه مردم آنها را به سنگدلی و عیاشی و نامردی می شناختند. گاه آنها برای خود سپاه کوچکی تشکیل می دادند و به تاراج قبایل و دهکده های مختلف می پرداختند و اموال و زنان شانرا به غنیمت می گرفتند.

اما کار نبی درست برعکس کار آنها بود. نبی به مردم کمک میکرد. ضعفا را یاری می کرد و برای مردم نغمه ساز می کرد.

یکی از روزها هنگامیکه مردم سرگرم کار بودند و بازار دهکده شلوغ بود ناگهان داد و فریاد جماعت بلند شد و مردم بطور ناگهانی

نبی بچه ای را که در مقابلش ایستاده بود روی دست بلند کرد و گفت:

- اینها بمن زور دادند. نگاه کنید مثل یکدسته گل را می ماند. سپس سازش را از دوستانش گرفت و به سینه اش فشرد و به ناله درآورد و خود نغمه سر داد:

نگاه کنید ای مردمان، دهکده با صفا شده،

بچه های دهکده مان

غرق سرور و شادیند

پای کوبان و رقص کنان

ترانه خوان ترانه خوان

کف زنان خنده کنان

نگاه کنید ای مردمان، دهکده با صفا شده

موقعیکه نبی مشغول خواندن بود مردم از سر و کول هم بالا میرفتند تا بلکه خوبتر او را تماشا کنند.

در آن میان دو دختر جوان از پشت پنجره خانه ای نبی را تماشا می کردند. یکی نگار دختر خان محمد و یکی دیگر ندیمه اش نرگس بود. خان محمد چندان متمول و پولدار نبود اما بهر حال جزء خانهای دهکده بود.

نگار بیش از سیزده سال نداشت. دختری زیبا و قشنگ بود. قدی کشیده و اندامی متناسب داشت. چشمان درشت و سیاهش دل از هر بیننده ای می ربود. نرگس دختری بیست و پنج ساله بود که اندکی چاق بود و قیافه ای طنناز داشت. او تنها محرم راز نگار بود و نگار را بیش از اندازه دوست داشت حتی از مادرش باو نزدیکتر بود. نگار در آن لحظه آنقدر شیفته نبی شده بود که از خود بیخود شده بود.

نرگس هم چندان متوجه اطراف نبود. در همان حال ناگهان در اطاق باز شد و خان محمد داخل گردید. دو دختر همچنان محو تماشای نبی بودند. خان محمد با صدای زمخت و خشنی داد کشید:

- آهای! به چه چیز نگاه می کنید؟

نگار و نرگس از ترس یکه ای خوردند و بلافاصله پشت به پنجره کرده گفتند:

- هیچ چیز... هیچ چیز... به کوچه نگاه می کردیم.

خان محمد سیلهایش را تابی داد و گفت:

- نرگس برای نگار خواستگار آمده او را آماده کن.

با شنیدن کلمه خواستگار احمهای نگار درهم رفت. پدرش که متوجه ماجرا شده بود پرسید:

- مثل اینکه چندان خوشحال بنظر نمی رسی؟

نگار حرفی نزد و سکوت کرد. خان محمد از اطاق بیرون رفت نگار خودش را به آغوش نرگس انداخت و هق هق کنان بگریه افتاد.

- نرگس پدرم چرا سعی می کند فوراً مرا شوهر بدهد؟

نرگس در حالیکه نگار را نوازش می کرد گفت:

عیبی ندارد نگار جان ما مقاومت می کنیم.

وقتی آنها وارد اطاق پذیرائی شدند مشاهده کردند که پیرمردی

بلند قد و سبیل کلفت و سپید موی به انتظارشان نشسته است. نگار بدون معطلی از در اطاق خارج شد و در حالیکه نرگس او را همراهی می کرد پیش مادرش رفت و خودش را به آغوش او افکند و هق هق کنان گفت:

- مادر در تمام کلیبر از این مردک جوانتر و قشنگتر نبود که پدرم این ایکبری بد ترکیب را برایم انتخاب کرده است؟ مادرش با ملایمت گفت:

- دخترم او از ثروتمندان قره داغ است. مردم روی او حساب میکنند. او همان حاج حسن خان معروف است که می گویند نصف بیشتر قره داغ مال او است. اگر تو همسر او بشوی هم زن مرد متمول و پولداری شده ای هم اینکه ما با مرد ثروتمند و قدرتمندی از ناحیه قره داغ فامیل می شویم!

نرگس با دهن کجی گفت:

- اول اینکه ثروت و قدرتش تو اون سرش بخورد. وانگهی من شنیده ام این مرد بیش از دوازده زن اختیار کرده است.

مادر نگار نگاهی غضب آلود به نرگس انداخت و گفت:

- باز که تو مداخله کردی؟ تو آخر دختر نازنینم را خانه نشین خواهی کرد و بالاخره یگروز بدست خان محمد کشته میشوی. نرگس گفت:

- آخر خانم حیف نیست دختر به این خوبی و قشنگی و نازنینی را میفروشید. منکه اگر سر از تنم جدا شود نخواهم گذاشت او را به یک مرد پیر خرفت شوهر بدهید.

مادر نگار اینبار عصبانی تر شده لنگه کفشی را بطرف نرگس پرت کرد. نرگس از فرط ناراحتی دو دستش را روی صورتش گرفت و هق هق کنان از اطاق بیرون رفت. خودش را باطاق خلوتی انداخت و روی زمین دراز کشید و شروع کرد به گریه کردن. با خودش فکر می کرد که چه بدبخت و درمانده شده است که زن متمول و گستاخی او را با لنگه کفش از اطاق می راند در حالیکه او هم جزء افراد خانه است و حق داشت اظهار نظر کند. چه فرق می کند حالا دیگر او یکی از کارکنان خانه بود. نظافت - خوراک - شستشو و تربیت و نگهداری نگار به او مربوط میشد پس او چگونه می توانست شاهد بدبختی آن دخترک معصوم باشد و دم بر نیاورد؟

با خودش می گفت «اگر روزی صاحب چنان قدرتی میشدم که همه کاره این خانه بشوم می دادم این پدر و مادر پولدوست و بی مبالا را بجرم خیانت به فرزندشان هر یک صد ضربه شلاق بزنند.»

در همین اثناء بود که نگار وارد اطاق شد. بغل دست نرگس روی زمین نشست سر نرگس را روی زانویش گذاشت و با ملاطفت گفت:

- نرگس جان تو از من رنجیده ای؟

نرگس سرش را بلند کرد چشمان پف کرده و قرمز شده اش را به صورت مهربان نگار دوخت و گفت:

ادامه این قصه آموزنده در شماره بعدی میاید، حتما این داستان را تعقیب کنید.

مطالعه علمی جنگ

بخش اول

تعریف و ریشه یابی تاریخی جنگ

و تا فشاری نباشد تجاوزی صورت گرفته نمیتواند. به همین جهت است که هر فرد شرافتمند با متجاوزین به حقوق مردم که با وحشیگریهای بیسابقه میخواهند نظم استعماری، حاکمیت سپاه و آزادی کش خود را مستقر سازند مخالف است و در مقابل از جان و دل با مردمی که میخواهند در میهن خود آزاد و مستقل زندگی کنند ابراز همبستگی میکند. علم رهائیبخش مخالف جنگ غیرعادلانه تجاوزکارانه و مدافع جنگ عادلانه و مردمی است.

یکی از انواع جنگ های عادلانه جنگ های چریکی مردمی است که عبارتست از جنگ دسته جات مسلح نامنظم خلقهای یک کشور در پشت جبهه دشمن، در قلب نواحی تحت اشغال - جنگی است که توده های مردم با استفاده از اشکال مختلف مبارزه انجام می دهند. البته این شکل جنگ تازگی ندارد. جنگ پارتیزانی خلق اسپانیا علیه اشغالگران فرانسوی در زمان ناپلئون در ۱۶۰ سال پیش، جنگ مردم روسیه در زمان حمله ناپلئون در همان موقع، جنگ میهن پرستان ایتالیایی به فرماندهی گاریبالدی در ۱۲۰ سال پیش، جنگ فرانسویان علیه اشغالگران آلمانی در ۹۰ سال پیش و جنگها و قهرمانیهای مردم ما در ۱۰۰ سال پیش علیه استعمار انگلیس و نوکران محلی اش و جنگها و جانفشانیهای خلقهای کشور ما در دوران تجاوز ارتش سرخ سوسیال امپریالیستهای شوروی از نمونه های جنگ پارتیزانی به شمار می روند. همچنین است مبارزه مسلحانه دستجات پارتیزانی هنگام جنگ داخلی و جنگ دوم جهانی در اتحاد شوروی و طی همین جنگ جهانگیر دوم در فرانسه و ایتالیا و یوگوسلاوی و لهستان و بلغارستان و چکسلواکی و یونان و چین و کره و ویتنام و فیلیپین و غیره از این قبیل است.

در این بحث پیرامون مسئله جنگ باید مطلب دیگری را نیز روشن کرد و آن مبارزه برای جلوگیری از جنگهای بزرگی است که ممکن در آینده اتفاق بیفتند. گفتیم که سرچشمه اساسی جنگ ها نظام سرمایه داریست ولی این بدان معنا نیست که تا هنگامی که در تمام کشورها حاکمیت مردمی متعهد به حقوق دیگر ملل جهان به پیروزی کامل و قطعی نرسیده بروز جنگ دارای خصلت ناگزیر و اجتناب ناپذیر است و امکانی برای جلوگیری از آن وجود ندارد و بنابر این باید دست روی دست گذاشت و در مقابل خطر چنین جنگهایی اقدامی نکرد. اکنون آن چنان قوای اجتماعی و سیاسی پدید آمده که دارای چنان قدرت و وسائلی هستند که بتوانند جلو بروز جنگ را از جانب کشورهای قدرتمند یعنی آن دسته از نیروهایی که اصلاً به حقوق دیگر ملل احترامی قائل نیستند بگیرند.

و آن نیروهایی که فعلاً میتوانند جلو هرگونه جنگی را که منجر به کشته شدن انسانهای بیگناه بسیاری در سطح جهان گردد را بگیرند نیروهای ترقیخواه ضد تجاوز و جنبش جهانی ضد جنگ

جنگ یعنی مبارزه مسلحانه بین کشورها یا بین طبقات که به خاطر اجرای هدف های سیاسی و اقتصادی صورت می گیرد. جنگ یک پدیده اجتماعی تاریخی است. یعنی در جامعه بشری در مرحله معینی از تکامل تاریخ به وجود آمد و وابسته به شرایط گذرای حیات اجتماعی بوده و در مرحله معینی از تکامل تاریخ، از حیات بشری حذف می گردد. از نظر تاریخی لزوم ایجاد نخستین دسته های مسلح یا ارتش هم زمان با پیدایش مالکیت فردی و پیدایش طبقات و دولت پدید گشت و آن هنگام در جوامع منقسم به طبقات، جنگ به طور عمده به وسیله ای برای تحکیم تسلط طبقات استعمارگر و اشغال سرزمین های غیر و سیطره جویی بر سایر خلق ها بدل شد.

در عصر کنونی سرچشمه اساسی جنگ ها نظام سرمایه داری و تضادهای آنست که در مرحله امپریالیسم به منتهای حدت خود می رسد. که در این مورد رهبر انقلاب شوروی بر اساس تجزیه و تحلیل تاریخ جنگ ها و به ویژه جنگ های دوران امپریالیسم، جنگ ها را به طور علمی طبقه بندی کرده و انواع آن را تعیین کرد. تئوری علمی که او از آن بحث میکرد درباره جنگ نشان می دهد که دو نوع اساسی جنگ وجود دارد: جنگ عادلانه و جنگ غیر عادلانه.

جنگ عادلانه جنگی است که به خاطر اشغال سرزمین های دیگران و تسلط بر ملل دیگر صورت نمی گیرد بلکه جنگی است آزادیبخش به خاطر دفاع از میهن و دست آوردهای زحمتکشانش علیه استعمارگران و استیلاگران، علیه اشغالگران و متجاوزان خارجی، علیه بندگی استعماری یا یوغ طبقات بهره کش.

جنگ غیر عادلانه جنگی است تجاوزکارانه برای برده کردن سایر خلق های ملل، برای سرکوب زحمتکشانش، برای توسعه طلبی. به عنوان مثال هم اکنون در جهان جنگهای زیادی جریان دارد: در این جنگ یک سو متجاوزین به حقوق مردم و نوکران آنها قرار دارند و در سوی دیگر مردم. جنگی که متجاوزین به حقوق مردم انجام می دهند جنگی است تجاوزکارانه و اسارت آور. جنگی که مردم با آن همه قهرمانی و مقاومت خویش آن را انجام می دهند جنگی است عادلانه به خاطر کسب استقلال و آزادی و وحدت ملی خویش. اخیراً این جنگها به جنگهای عادلانه تمام خلقهایی که تحت فشار و ترور قرار دارند بدل شده است، زیرا فشار و ترور خود از شکلهای تجاوز هستند. و تا تجاوزی نباشد فشاری نیست

میباشند. که این نیروها میتوانند که در همه کشورهای توسط خلقهای آن کشورها بوجود بیایند. هم اکنون خصلت تجاوزکارانه نیروهای متجاوز شکل خطرناک تازه ای به خود گرفته است و در این شرایط تعیین طرق و وسائل جلوگیری از جنگ تجاوزکارانه این نیروها با حدت بیشتری مطرح می شود. مبارزه با خطر جنگ سهل و ساده نیست. برخی ها می گویند بروز جنگهای آینده به یک امر کاملاً اجتناب ناپذیر مبدل شده و در مقابل سیر حوادث نمی توان کاری کرد. این طفره رفتن از مسئله است. کسانی نیز مدعی اند که به علت وجود سلاح های مدرن و بسیار خطرناک اتمی یک خلع سلاح جهانی از این نوع سلاحها لازم است تا به مرحله اجرا در آید و گرنه جنگهای بسیار بدی در آینده بعلت وجود همین سلاحها بوجود خواهد آمد. درست است که گروه ها و جنبش های زیادی در سطح جهان از امکان جلوگیری از جنگهای آینده سخن گفته اند، ولی هرگز نگفته اند که این کار به خودی خود انجام پذیر است. وظیفه کنونی عبارتست از یافتن شیوه هایی که به این امکان تحقق بخشد، آن هم در شرایطی که بسیاری میکوشند ضعف خود را با اقدامات تجاوزکارانه و ماجرا جویانه جبران نمایند.

اکنون یکی از روشهای های عمده این نیروهای متجاوز به حقوق مردم، ایجاد جنگ های موضعی و محلی است. هدف آن ها وارد ساختن ضربه به پیشرفت مردم و آزادی ملی است. این شیوه هم آشکار و هم با مانورهای ماهرانه صورت می گیرد. این مانورها گاهی شامل اقداماتی می شود که توسط حکومت های سیاه و مستبد صورت می گیرد (مثل تجاوز شوروی به افغانستان). در این شرایط وظیفه مهم و عمده و تاریخی دوران ما عبارتست از عقیم گذاردن نقشه های تجاوزکارانه پیش از آن که کار به جنگ بیانجامد. این وظیفه می تواند فقط بر پایه همکاری جمعی نیروی های ترقیخواه ضد تجاوز و جنبش ضد جنگ در سراسر جهان انجام گیرد.

لذا از نظر مبارزه در راه جلوگیری از جنگهای اشغالگرانه بیشتری در آینده و مقاومت علیه نقشه های جنگ طلبانه تجاوزکارانه همکاریهای وسیع مردمی با این دو نیرو و درک مسئولیت مشترک هر دوی آنها با یکدیگر از مهم ترین مسئله سیاسی فعلی جهانی است.

جنگ و سیاست

رهبر انقلاب چین در این رابطه میگوید:

«جنگ ادامه سیاست است»، در این مفهوم جنگ سیاست است؛ جنگ خود یک عملی سیاسی است و از زمانهای خیلی قدیم هیچ جنگی نبوده است که فاقد خصلت سیاسی باشد. . .»

برای روشنتر شدن مطلب به ذکر یک مثال از کشورمان میپردازیم: سوسیال امپریالیستهای شوروی به منظور رسیدن به مقاصدشان داخل کشور ما گردیدند. مردم ما با آمدن آنها قدرت خود را در اداره امور کشور خویش از دست دادند. و به اینطریق حقوق شان کاملاً زیر پا شد. خوب از آنجائیکه اولین هدف سیاست

کسب قدرت و حفظ آن است. پس بناً تجاوز شوروی و کوتاه شدن دست مردم ما از قدرت در اداره امور کشور، یک عمل سیاسی محسوب میگردد.

در مقابل، مردم ما برای بدست آوردن قدرت از دست رفته خویش با شوروی ها به مبارزه پرداختند. چون آنها برای باز گرداندن قدرت به خویش مجبور بودند تا شوروی ها را از کشور بیرون برانند، بنابراین برای بیرون راندن شوروی از کشور لازم بود که دست به ایجاد تدابیر تشکیلاتی بزنند. با همدیگر متحد شوند. در بخش اقتصادی و در بخش فرهنگی بطور صحیح برنامه ریزی کنند و فعالیتهای چریکی خود را هرچه بیشتر گسترش دهند و غیره.

تمام این اعمال مردم ما در جنگ با شوروی ها برای بدست آوردن حقوق خود نیز اعمالی سیاسی محسوب میگردند چون برای کسب قدرت و حفظ آن انجام میشدند.

اما اینکه مردم ما در چه حدی در این راه موفق بوده اند، خود موضوع بحث دیگری است که در مقال نمیگنجد.

اکنون با مثال فوق بخوبی رابطه سیاست و جنگ را دیدیم. و بقول رهبر انقلاب چین: «در یک کلام، حتی یک لحظه هم نمیتوان جنگ را از سیاست جدا دانست.» و باز میگوید:

و اما جنگ دارای ویژگیهای خود است و در این مفهوم نمیتوان آنرا با سیاست بطور اعم همطراز دانست. «جنگ ادامه سیاست با وسایل دیگر است». وقتی سیاست بمرحله معینی از رشد خود برسد که دیگر نتواند مثل گذشته پیش رود، جنگ در میگیرد تا موانع را از سر راه سیاست برود. . . و قتیکه مانع مرتفع و هدف سیاسی تأمین گردد، جنگ نیز پایان میپذیرد. (مثلاً کشور ما همیشه در طول تاریخ مانعی در سر راه سیاست های امپریالیستی بوده است. و از اینرو همیشه مورد تجاوز و جنگ این یا آن کشور امپریالیستی قرار داشته است بههدف اینکه بتوانند این مانع را از سر راه پلان های استراتژیکی (دراز مدت) امپریالیستی خویش بردارند.) ولی تا زمانیکه مانع بکلی برطرف نشده، جنگ برای نیل کامل بههدف ادامه خواهد داشت. . . از اینجهت میتوان گفت که سیاست جنگی است بدون خونریزی و جنگ سیاستی است توأم با خونریزی.

البته در دو قرن پیش نیز یک ژنرال پروسی بنام کارل فون کلاوس ویتس (۱۷۸۰-۱۸۳۱) در رابطه با جنگ اظهار نموده بود که: جنگ ادامه سیاست است با وسایل دیگر.

او میگوید: جنگ عمل قهری است که منظور از آن مجبور ساختن خصمان به اجرای اراده ما است. کلاس ویتس، اصل اساسی جنگ را حفظ نیروهای خودی و نابودی نیروهای دشمن، هدف جنگ را خلع سلاح یا سرنگون کردن دشمن و عامترین اصل پیروزی در جنگ را برتری تعداد افراد مسلح دانسته است.

پایان این قسمت

نتیجه شناخت صحیح جنگ، حفظ حیات است.



محیط زیست

بخش اول:

تعریف، اهمیت و وضعیت فعلی محیط زیست

تعریف محیط زیست

ساده ترین تعریفی را که در اینجا میتوان ارائه کرد این است که: به هر جایی که شرایط زیست (زندگی) را دارا باشد محیط زیست میگویند.

تعاریف گوناگونی در رابطه با محیط زیست موجود است. برای معلومات و فراگیری بهتر و بیشتر در ذیل بعضی از آنها را مرور می کنیم:

۱. هر آنچه اجسام حیه و عملیه های حیاتی را فرا گرفته و با آن در عمل متقابل قرار دارد محیط زیست است.
۲. محیط زیست، محل زندگی موجودات زنده را گویند که در برگیرنده اجسام حیه (زنده) و غیر حیه میباشد که در پیرامون آنها قرار دارد و بالایش به نحوی تاثیر میگذارد و تأثیر میپذیرد.
۳. همه محیط هایی که در آنها زندگی جریان دارد محیط زیست نامیده می شوند. به عنوان مثال استخر آب، یک شهر، اقیانوس و دشت و صحرا و کویر همگی انواعی از محیط زیست به حساب می آیند.
۴. و بالاخره به عبارت ساده تر، تمام عوامل و شرایط تاثیر گذار بالای اجسام حیه به شمول خود اجسام حیه شامل در یک سیستم حیاتی محیط زیست خوانده میشود.

بطور کل باید گفت که کره زمین دارای محیط های زیست گوناگونی میباشد که انواع و اقسام موجودات حیه در آنها در حال زیستند.

محیط زیست انسانها

انسانها بخشی از موجودات زنده هستند که در طول هزاران سال بشکل بسیار عالی تکامل یافتند. در هر جایی که انسانها زندگی میکنند بنام محیط زیست آنها یاد میگرد.

اهمیت محیط زیست

زندگی پیش از هر چیزی مشروط به موجودیت محیطی است که شرایط زندگی کردن را در خود داشته باشد. و بر این اساس است که محیط زیست اهمیت فوق العاده حیاتی خودش را پیدا میکند. و اگر محیطی برای زیست موجود نباشد در اینصورت زیست موجود زنده ممکن نمیشود.

وضعیت فعلی محیط زیست

امروزه محیط زیست بطور کل با مشکلات بسیار حادی روبروست که این مشکلات آسیب های بسیار جدی به وضعیت زندگی انسانها و دیگر موجودات میزند.

در این باره میتوان از مشکلات زیست محیطی چون کاهش جنگلها، بیابان زایی، فرسایش خاک، آلودگی آب، آلودگی هوا، انقراض تنوع زیستی، مشکلات مربوط به مواد زاید جامد و پسابها و ... نام برد.

موجودیت نظامهای طبقاتی و خصوصا مرحله فعلی یعنی نظام سرمایه داری و از همه بدتر سرمایه داری امپریالیستی باعث آن شده است تا محیط زیست انسانها بدست خود آنان به ویرانی کشیده شود.

نظام های طبقاتی در مجموع باعث آن شده اند تا نابرابری های اقتصادی اجتماعی در جوامع بوجود بیاید و این نابرابری ها تشدید شوند تا آنجا که دیگر غیر قابل تحمل گردند.

وقتی که نابرابری ها آنقدر شدید میشوند که دیگر غیر قابل تحمل میگردند طغیان های اجتماعی را بوجود میاورند و طغیان های اجتماعی باعث جنگ و جنگها نیز باعث ویرانی و کشت و کشتار و فقر و مهاجرت و آوارگی میگردند. در نتیجه نظم جمعیتی دگرگون میشود، جمعیت در جایی کاهش و در مکانی دیگر افزایش میابد. منابع مورد نیاز جمعیت کم میگردد. جنگلها از بین میروند، وضعیت هوا خراب میگردد، آبها آلوده میشوند. خاک فرسایش میابد و گونه های زیستی از میان میروند و خلاصه نظم طبیعی محیط زیست بدست خود انسان بر هم میخورد.

اما در مورد اوضاع فعلی وضع بمراتب بدتر است، زیرا سرمایه داری به شکل سرمایه داری امپریالیستی درآمده است و سرمایه داری امپریالیستی خود بزرگترین دشمن محیط زیست است. این نظام با براه انداختن صنایع نظامی و اتمی و تولید هرج و مرج گونه خود با لشکرکشی ها و جنگهای امپریالیستی خودش اصلا کره زمین را در مجموع با بحران زیست محیطی مواجه کرده است.

و از همینرو انسان در جهان معاصر در لحظات بسیار حساسی از حیات خود قرار دارد. یا باید که بر علیه نابودگران محیط زیست خودش به مبارزه برخیزد و یا آنکه خود نابود گردد.

امروزه نابرابری در میان کشورها و در درون کشورها روز به روز عمیق تر میشود. فقر و گرسنگی، عدم برخورداری از آموزش و بهداشت و آزادی های مشروع در همه کشورها، در مقیاس های متفاوت موضوعاتی هستند که جز با از میان رفتن سرمایه داری امپریالیستی از میان نمیروند. حال برای احتراز از نابودی مطلق محیط زیست، همه انسانها در ابعاد ملی و جهانی باید در راه حفظ محیط زیست با هم متحد شده و به مبارزه برخیزند. و در مقابل طبقات حاکمه و تصمیم گیران کشورهای صنعتی بزرگ و امپریالیستی جهان بایستند و با اتحاد و ایستادگی خویش به آنها بفهمانند که توسعه نظامی و صنعتی آنها نباید به قیمت نابودی و اضمحلال زندگی دیگران تمام شود.

جمله های طلایی

روزنه های رهایی

آزادی

آزادی باجی به مردم نیست! چرا که مال و داشته آنهاست.

آزادی، عنوانی برای زینت کاخ دیوان سالاران نیست، آزادی کوچکترین حق مردم است که اگر نباشد هیچ دودمانی برجای نخواهد بود.

آموختن

یاد گرفتن اگر فقط به خاطر یاد گرفتن باشد، یک شاهی ارزش ندارد. یاد گرفتن باید بخاطر تأثیر در دیگران و ایجاد تغییر در محیط زندگی و آدمهای دور و نزدیک باشد.

مرگ

... البته اگر یک وقتی ناچار با مرگ روبرو شوم - که میشوم. مهم نیست، مهم اینست که زندگی یا مرگ من چه اثری در زندگی دیگران داشته باشد...

انتخابات

انتخابات مکان شعبده بازی دیوان سالاران نیست!

کشوری که گروه های هدفمند سیاسی ندارد انتخابات هر روز بیشتر به پستی می گراید.

دیوان سالاران بر این باور نباشند که انتخابات حقی است که آنها به مردم می دهند!

انتخابات پرشگاه سیاسیون برای رسیدن به دستگاه دیوانی نیست اینجا خواست توده آدمیان برای درمان ناراستی هاست.

در سرزمینی که انتخابات حقیقی در آن به فراموشی سپرده شده است و بجایش انتخاباتی ریاکارانه به اجرا در میاید مردمش هرگز روی آزادی را نخواهند دید.

ریاکاران و جعل کاران انتخابات، زورگویان و ظالمان خودخواهی هستند که از ریشه و بنیاد با انتخابات مخالفند.

در هر کشوری که فساد در آن دیده شد باید دانست که تخمش در انتخابات آن با فریب توده های مردم کاشته شده است.

انتخابات حقیقی خلقهای کشور رفاه و آسایش را برای مردم میآورد و انتخابات جعلی فرمایشی و نمایشی پول و ثروت برای انتخاب شدگان.

شرکت در انتخابات جعلی فرمایشی و نمایشی، رأی بر خرابی سرنوشت خویش است.

دانایی

دانش غذای درخت تن آدمی و دانایی سودمندی و میوه آن است. پیامد دانایی، پذیرفتن بار ساماندهی دیگران است.

امیدی به آینده دانایی که چشم به دهان نادان ها دارد نمی رود. رهایی و آزادی، برآیند پرستش خرد است و دانایی.

آرمان

میندیش که دیگران، تو را به آرمانت خواهند رساند.

همیشه بدنبال سرنوشتی بهتر برای خود باش، و اگر کسب دانش آرمانت است هر آنچه در این مسیر رنج ببری ارزشش را دارد.

آرمان ما نباید موجب نابودی دیگران گردد آرمانی ارزشمند است که بهروزی ما و دیگران را در پی داشته باشد.

اگر آرمان و هدف زندگی خویش را بدانیم، هر دم از خانه این و آن سر در نمی آوریم.

از دشمن بزرگ نباید ترسید اما باید از صوفی منشی جوانان واهمه داشت. جوانی که از آرمانهای بزرگ فاصله گرفت نه تنها کمک جامعه نیست بلکه باری به دوش هموطنانش است.

قانع بودن و آموختن

قانع بودن دشمن آموزش است. اگر بخواهیم واقعا چیزی بیاموزیم، باید از قانع بودن بپرهیزیم. همانطور که میگویند: «از خود آموزی سیر مشو»، «از آموختن به دیگران خسته مگرد» - این است برخوردی که ما باید نسبت بخود و دیگران داشته باشیم.

تضاد و تکامل

علت اساسی تکامل یک پدیده علت خارجی نیست، بلکه علت درونی است که در سرشت متضاد آن نهفته است. کلیه اشیاء و پدیده ها دارای تضادهای درونی هستند و همین تضادهاست که موجد حرکت و تکامل آنها میگردد. علت اساسی تکامل یک پدیده تضاد درونی آن است. حال آنکه رابطه و تاثیر آن با پدیده های دیگر علل ثانوی را تشکیل میدهد.

اصطلاحات و مفاهیم

فرمسیون اجتماعی - اقتصادی

فرمسیون یا صورت بندی اجتماعی اقتصادی عبارتست از نظام اقتصادی معین تاریخی و روبنای متناسب با آن. در تاریخ بشری پنج صورت بندی اجتماعی اقتصادی دیده می شود که عبارتند از جامعه اشتراکی اولیه (کمون اولیه) برده داری، فئودالیسم، سرمایه داری و جامعه نوین زندگی بشر. هر یک از صورت بندی های اجتماعی - اقتصادی دارای قوانین خاص پیدایش و تکامل خود است. در عین حال قوانین عامی نیز وجود دارند که در تمام صورت بندی های اجتماعی - اقتصادی جاری هستند. گذار از یک صورت بندی به صورت بندی دیگر نتیجه تصادف و اتفاق نبوده بلکه بر حسب قانونمندی معینی انجام می گیرد. بدین نحو که در درون جامعه تضادهای معینی بوجود می آید که موجبات بر افتادن نظام اجتماعی کهنه و پیدایش نظامی اجتماعی مترقی و نوین را فراهم می آورد. قانون عینی تطابق مناسبات تولیدی با خصلت نیروهای مولده قانون عامی است که گذار از یک صورت بندی به صورت بندی دیگر تحت تاثیر آن انجام می گیرد. در مرحله معین از رشد نیروهای مولده، مناسبات تولیدی جامعه هماهنگی خود را با نیروهای مولده از دست داده و با آن وارد تضاد می گردد و بر افتادن نظام کهنه و ایجاد نظام نوین مبتنی بر مناسبات تولید جدید را ضرور می گرداند. در جوامع طبقاتی گذار از یک صورت بندی به صورت بندی دیگر در نتیجه مبارزه میان طبقات متخاصم انجام می گیرد. در نتیجه مبارزه انقلابی طبقات پیشرو به حاکمیت طبقات میرنده پایان داده می شود.

جامعه اشتراکی اولیه (کمون اولیه)

کمون اولیه یا جامعه اشتراکی بدوی نخستین شیوه تولید در تاریخ است. شالوده آن مالکیت جمعی اجتماعات و گروه های انسانی، در آغاز پیدایش جوامع بشری مبتنی بر وسائل بسیار ابتدایی تولید و کار جمعی بود. زمین، وسائل کار، مسکن و غیره ملک مشترک جمع یعنی همه افراد قبیله و گروه مربوطه بود. تولید به طور جمعی و با وسائل کار بسیار ابتدایی صورت میگرفت و چه بسا به شکار و جمع آوری میوه و نظایر این ها محدود میشد. ثمره کار مشترک، در آن جامعه، به طور مساوی تقسیم و مشترکاً و جمعی مصرف میشد. مالکیت اشتراکی عبارت از مالکیت گروه های کوچک و معمولاً جدا از هم بود. هم زمان با این مالکیت اشتراکی، همچنین مالکیت شخصی اعضاء هر گروه بر برخی وسائل کار وجود داشت که در عین حال سلاح تدافعی در مقابل درندگان نیز محسوب می شد. این مناسبات تولیدی در کمون اولیه نتیجه اجتماعی کردن آگاهانه وسائل تولید نبود. ضرورت کار جمعی و مالکیت اشتراکی بر وسائل تولید، از سطح

بسیار نازل رشد نیروهای مولده و از خصلت بدوی وسائل کار ناشی می شد. در آن هنگام به تنهایی غیر ممکن بود نعم مادی برای ادامه زیست تولید کرد و علیه نیروهای طبیعی مبارزه نمود. زندگی و کار جمعی و دفاع مشترک ضرورت حیاتی داشت و امری ناگزیر بود. کار انسان بدوی در آن دوران به هیچوجه ثمری بیش از آنچه که برای ادامه حیات بسیار محقر وی لازم بود نداشت. در این مراحل اولیه جامعه بشری که خود میلیون ها سال طول کشید بهره کشی اجتماعی مفهومی نمی توانست داشته باشد. به علت سطح نازل تولید، در تولید نیز اصل تساوی حکومت میکرد زیرا به جز آن ادامه زندگی جامعه ممکن نمیشد. در کمون اولیه - جامعه ابتدایی اشتراکی بشری - نابرابری از نظر درآمد و مالکیت وجود نداشت، استثمار فرد از فرد و دولت هنوز بوجود نیامده بود.

به تدریج با تکامل وسائل تولید تقسیم طبیعی کار صورت گرفت، یعنی کارها، بر حسب جنس - زن یا مرد بودن - و بر حسب سن - پیر یا جوان بودن - تقسیم شد. رشد اقتصاد بسته با همان معیارهای بدوی - و ازدیاد نفوس منجر به ایجاد سازمان های قبیله ای شد.

در آغاز، در این اجتماع قبیله ای نقش اصلی و موضع اساسی را زنان دارا بودند. این آن دورانیست که به آن ماتریارکال یا مادرشاهی می گویند.

پس از آن در جریان تکامل تاریخی، مردان دارای وضع مسلط اجتماعی شدند. به این مرحله پاتریارکال یا پدرشاهی می گویند. (در فارسی اصطلاحات پدرسالاری و مدرسالاری نیز مرسوم شده) در آخرین مرحله فرمسیون اجتماعی - اقتصادی کمون اولیه، همزمان با رشد دامپروری و کشاورزی، تقسیم اجتماعی کار بوجود آمد و مبادله بین افراد قبایل آغاز شد. نخستین تقسیم بزرگ اجتماعی کار، جدا شدن قبایل دامپرور بود. به علت تکامل بعدی نیروهای تولیدی، کار انسان هر چه بیشتر ثمر می داد، نعم مادی بیشتری تولید می شد، وسائل زیست فزون تر و متنوع تر می شد و حداقل نیاز برای ادامه زندگی فزونی می گرفت. به این ترتیب امکان آن پدید آمد که کار اضافی انسان و محصول اضافی کار انسان به تصرف فرد دیگر در آید.

جامعه آستن پیدایش استثمار و ایجاد شیوه تولید جدیدی گشت. مناسبات تساوی و همکاری و اشتراک مالکیت، دیگر اجازه تکامل نیروهای مولده را نمی داد. بهره برداری خصوصی، کار انفرادی و مبادله منجر به پیدایش مالکیت خصوصی و اختلاف عوائد و بدنبال آن پیدایش طبقات و استثمار فرد از فرد شد. پیدایش مالکیت خصوصی و مبادله، جامعه اشتراکی بدوی را به تدریج متلاشی ساخت. گروه های خاص دارای درآمد ویژه و وضع اجتماعی خاص (به علت رهبری نظامی و حفاظت شبکه های آبیاری و سرپرستی امور جمعی قبایل)، کم کم به طبقه جدید استثمارگر مبدل شدند. شیوه تولید جدید - برده داری نخستین فرمسیون متکی بر استثمار بوجود آمد.

برده داری

برده داری نخستین صورت بندی اجتماعی اقتصادی بر شالوده استثمار فرد از فرد است. برده داری در مرحله از هم پاشیده شدن و نابودی کمون اولیه و بر شالوده ازدیاد عدم تساوی اقتصادی که خود ثمره پیدایش مالکیت فردی بود نضج گرفت. بردگی نخست در مصر باستان، در بابل، در آشور و در چین و هندوستان پدید گشت، ولی در یونان و روم باستان به شکل کلاسیک خود تکامل حاصل کرد. در شرق بردگی بیشتر خصلت پدر شاهی و خانوادگی داشت. دو طبقه اصلی این صورت بندی اجتماعی - اقتصادی بردگان و برده داران بودند. طبقات میانه نظیر مالکین کوچک و پیشه وران و عناصر وازده و بدون طبقه که از مالکین کوچک ورشکست شده ولی غیر برده تشکیل میشدند نیز وجود داشتند.

شالوده مناسبات تولیدی در این دوران عبارتست از مالکیت برده دار بر وسائل تولید و بر برده به عنوان شیء قابل خرید و فروش بود. برده دار صاحب جان برده نیز بود. خود برده داران به افشار مختلف نظیر مالکان بزرگ زمین، صاحبان کارگاه ها و سوداگران، تقسیم میشدند. در شرایط کار عده عظیم بردگان و ارزانی بی نهایت آنها، علیرغم وسائل هنوز بسیار ابتدایی، اضافه محصولی به دست می آمد که خود امکان نسبتاً بیشتری (نسبت به کمون اولیه) برای رشد وسائل تولید و پیدایش علوم و هنر فراهم میساخت. ولی پس از رشد معین که خود قرن ها به طول انجامید نیروهای تولیدی دیگر در چارچوب روابط تولیدی بردگی نمی توانست تکامل یابد. بر اثر تشدید تضادهای طبقاتی که قیامهای بزرگ بردگان نمونه آنست شالوده برده داری متزلزل شد. به جای دوران برده داری صورت بندی اجتماعی اقتصادی دیگر که آن هم بر شالوده استثمار و استعمار بود - دوران فئودالیسم - مستقر شد که به نوبه خود و به نسبت دوران قبل مترقی تر بود و میدان وسیعتری برای رشد نیروهای تولیدی پدیدار شد. اگر چه صورت بندی اجتماعی - اقتصادی بردگی به مثابه یک مرحله تاریخی تکامل اجتماعی از بین رفت ولی وجود برده به شکل های مختلف در دوران فئودالیسم حتی تا زمان ما نیز باقی ماند. مثلاً تا یکصد سال پیش در ایالات متحده امریکا و یا در برخی سرزمین های مستعمره و نیمه مستعمره تا هم اکنون.

فئودالیسم

فئودالیسم آن فرماسیون اجتماعی - اقتصادی است که در نتیجه از هم پاشیده شدن جامعه برده داری و یا مستقیماً در نتیجه نابودی کمون اولیه با ویژگی های مشخص خود در هر کشور، تقریباً در کلیه سرزمینهای جهان بوجود آمد.

پیدایش - در شکل کلاسیک خود، عوامل این دوران در بطن جامعه برده داری به صورت کولون بروز نمود. کولونها عبارت بودند از بردگان آزاد شده یا زحمتکشان آزاد یعنی غیر برده که قطعات کوچک زمین را با شرایط معینی می گرفتند و موظف بودند زمین ارباب (یعنی مالک بزرگ زمین) را زراعت کنند و سهم بزرگی از

محصول را به صورت جنس یا نقد به مالک تسلیم کنند و مقرری های دیگری به شکل بیگاری و مالیات و غیره تادیه نمایند. در اواخر دوران برده داری، کار به این شکل، عواید بیشتری برای برده داران و خواجگان تامین میکرد. زارعین جدید، وابسته به زمین بودند یعنی با آن خرید و فروش می شدند ولی دیگر بنده و زرخید به شمار نمی آمدند. این نوع جدید زحمتکشان که به زبان رومی کولون نامیده می شدند پیشینیان سرف ها یا رعیت های قرون وسطایی هستند. با مرور زمان اختلاف بین بردگان آزاد شده، کولون ها، و دهقانان آزاد از بین رفت و همه به توده وسیع و یک دست «رعیت» که در غرب سرف نامیده می شود، بدل شدند. به همین جهت دوران فئودالیسم را سرواژ نیز نامیده اند.

در صورت بندی اجتماعی - اقتصادی فئودالیسم طبقات اساسی عبارتند از دهقانان رعیت (بهره ده ها) و مالکان فئودال (بهره کشان). عامل انقلابی در این مرحله همواره دهقانان و پیشه وران بودند.

در جوامع شرق باستان بنا به تحقیقاتی که تا کنون صورت گرفته ظاهراً تقسیم اساسی افراد جامعه به آزاد و بنده صورت نگرفته، بلکه تقسیم جامعه به دو گروه فقیر و غنی روی داده است. روسای قبایل فرماندهان جنگی، روحانیون و پیشوایان به علت وظایف خاص و متعدد خود نظیر حفظ امنیت، نظارت بر تقسیم نوبتی زمین ها، آبیاری، نگاهداری دام ها و غیره اهمیت و قدرت و ثروت یافتند و قشر بندی درونی جامعه طایفه ای ابتدایی بین آن ها و انبوه فقیر طوایف صورت گرفت. تشکیل اتحادیه های قبایل و سپس پادشاهی ها و ایجاد اشراف و قدرت دولتی متمرکز و به شدت استبدادی راه تکامل این جوامع بود که در آنها رژیم برده داری تسلط کامل نیافت. بردگان اگرچه وجود داشتند ولی هرگز به صورت طبقه عمده و نیروی اساسی جامعه در نیامدند، بردگی به شکل عمده به صورت بردگی خانگی باقی ماند.

نیروهای تولیدی - دوران فئودالیسم یک مرحله ضروری تکامل جامعه انسانی است و پیدایش آن به موقع خود به رشد نیروهای مولده کمک کرد. رشته های اساسی تولید در این دوران کشاورزی است. کار توده های دهقانی وابسته به زمین که هر یک قطعه زمینی را کشت می کرد و دارای ابزار تولید متعلق به خود بود و تا حدی خویش را در پیشرفت کشاورزی ذینفع میشمرد، توانست موانعی را که در آن عصر در راه رشد نیروهای مولد وجود داشت برطرف سازد در آغاز این دوران ادوات زراعی خیش چوبی و آهنی، داس و بیل بود و سپس گاو چرخ دار و ادوات زراعی دندانه دار و بعد تدریجاً آسیای بادی یا آبی و غیره به وجود آمد. سطح تولید ترقی کرد، محصولات متنوع تر شد، دامپروری رشد یافت. پیشه وری به تدریج کاملاً از کشاورزی جدا شد، حرفه های جدید پیدا شد و بالاخره آهنگری، کشتیرانی و استفاده از نیروی آب و چرخ و غیره تاثیر مهمی در پیشرفت امور صنعتی نمود، به طوری که دیگر تکامل آینده تولید در چارچوب تنگ مناسبات فئودالی ممکن نبود.

مناسبات تولیدی - مناسبات تولیدی جامعه فئودالی بر مالکیت ارباب بر زمین و مالکیت محدودی بر رعیت استوار بود. رعیت دیگر بنده نبود، اختیار جان او در دست مالک نبود و مستقلاً فروخته نمی شد، اگر چه با زمینی که به فروش میرفت به مالک جدید منتقل می شد. در ممالک شرقی اکثراً دهقانان وابستگی به شکل کلاسیک به زمین نداشتند و بیشتر قروض آنها به مالک، آنان را از نظر اقتصادی وابسته می کرد. رعیت از محصول دارای سهمی بود که به خود او تعلق داشت. در این دوران هم مالکیت انفرادی فئودالی و هم مالکیت دهقان و پیشه ور بر ادوات تولید توأمآ وجود داشت. محصول اضافی رعیت تسلیم ارباب می شد که آن را بهره مالکانه یا بهره اربابی می نامیدند. به طور کلی به سه نوع بهره مالکانه: کار بهره یا بیگاری، بهره جنسی و بهره نقدی بر می خوردیم که کمابیش در جنب یکدیگر وجود داشتند، ولی در مراحل مختلف تکامل جامعه فئودالی یکی از اشکال مزبور تفوق یافته است. شکل مسلط استثمار دهقانان در مرحله ابتدایی دوران فئودالیسم کار بهره بود، بدین معنی که دهقان روزهای معینی از هفته را مستقیماً برای ارباب و روی زمین او کار می کرد و بدین ترتیب به اصطلاح اقتصادی زمان کار اضافی او از نظر زمان و مکان کاملاً مشخص بود. بهره جنسی تسلیم منظم مقداری از محصول زراعی بود. بهره نقدی به معنای پرداخت بهره مالکانه به پول است. بهره نقدی خصوصیت دورانیست که فئودالیسم در حال تلاشی است و مناسبات سرمایه داری کم کم در تولید رخنه میکند. علاوه بر این بهره منظم مالکانه ارباب یک سلسله عوارض و مالیات ها به دهقانان تحمیل میکرد. واضح است که هر کشور یا گروه کشورها دارای ویژگی های فئودالی مخصوص به خود بودند. مثلاً در ممالک باستان خاور زمین مدتها مناسبات فئودالی با بقایای دوران های پیشین در آمیخته بود. مالکیت دولتی بر زمین و مالکیت شاهان قسمت مهمی از زمینها را در بر میگرفت. آبیاری مصنوعی، قنوات (کاریزها) و شبکه های آبیاری و تعلق آنها به دولت و اشراف ویژگیهای خاص را موجب میشد. این ویژگی ها که به شیوه تولید آسیایی (اصطلاح مارکس) معروف شده خود مورد بحث محققان است.

قانون اساسی اقتصاد فئودالی عبارتست از محصول اضافی برای تامین نیازمندی های دوران فئودال و استثمار رعایای وابسته بر مبنای مالکیت ارباب بر زمین و مالکیت محدود وی نسبت به رعایا، از طریق کار بهره، بهره جنسی و نقدی و انواع دیگر عوارض و مالیات ها. (واژه کار بهره را در فارسی میتوان به بیگاری تعبیر نمود)

در آغاز این دوران اقتصاد طبیعی تفوق کامل داشت و مقصود از اقتصاد طبیعی وابسته آنست که هر ارباب در املاک خود از عواید و بهره ای که از استثمار دهقانان به دست می آورد زندگی میکرد و تقریباً کلیه احتیاجات ضروری وی و خدمه اش در املاکش تهیه میشد و به ندرت مبادلات با خارج از این محیط مورد استفاده قرار میگرفت. اقتصاد دهقانی نیز بر همین پایه قرار داشت و خانواده دهقانی به امور پیشه وری نیز میپرداخت و عمده نیازمندی های

خود را شخصاً تامین مینمود. بعداً به تدریج با توسعه شهرها تولید پیشه وری و تقسیم کار و مبادلات بین شهر و ده بسط یافت و ناگزیر درهای اقتصاد طبیعی به خارج گشوده شد و بازار گسترش یافت.

مناسبات تولیدی فئودالی در مرحله معینی از تکامل دوران فئودالی به سدی در راه تکامل نیروهای مولده بدل میشود. با رشد تولید کالائی عوامل کم و بیش شکل گرفته فرماسیون سرمایه داری پدید میگردد. قیامها و جنگهای دهقانی اساس جامعه فئودالی را متزلزل میکند و جامعه راه رشد خود را بسوی دوران بعدی میگذارد.

مشروطیت؛ مشروطه خواهی؛ قانون خواهی؛ قانون سالیاری Constitutionalism

۱. اعتقاد به لزوم حاکمیت قانون اساسی.
۲. دکترین یا نظام حکومتی که در آن، قدرت حاکمه از طریق قانون اساسی محدود میگردد و با رویه های تعدیل و توازن، از تمرکز قدرت جلوگیری به عمل می آید تا حقوق اساسی افراد و گروهها حفظ شود. به طور کلی، این مکتب طرفدار دموکراسی و مخالف حکومت مطلقه است.

مجلس سنا Senate Assembly

مجلس مرکب از نمایندگان شاه و ملت در کشورهای سلطنتی، و یا نمایندگان طبقات حاکمه و مردم در کشورهای جمهوری. امروزه در کشورهایی که در قانون اساسی آنها بیش از یک مجلس مقننه پیش بینی شده، یکی از آنها معمولاً مجلس سنا است که به طور کلی جنبه محافظه کارانه دارد. به عضو مجلس سنا، سناتور اطلاق میشود که معمولاً کهن سال است.

امپریالیسم؛ سلطه گرایی؛ امپراتوری طلبی

۱. این واژه از ریشه لاتینی امپریو (امپراتوری) مشتق شده و یکی از شکلهای قدیمی کشورگشایی و سلطه در رقابتهای سیاسی بین جوامع انسانی است.
۲. تحمیل سلطه یا قدرت یک دولت بر قلمروهای دولت دیگر با وسایل گوناگون به قصد استثمار و کسب امتیازات سیاسی و اقتصادی.
۳. تسلط سیاسی و اقتصادی کشورهای پیشرفته سرمایه داری بر کشورهای توسعه نیافته یا در حال توسعه آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین.

عده ای عقیده دارند که حتی در شرایط کنونی جهان نیز اشکال کلاسیک امپریالیسم مشاهده میشود (مانند اشغال گرانا، پاناما، هائیتی و جنگ همه جانبه با عراق در منطقه خلیج فارس).

بدیهی است که ایالات متحده آمریکا تنها بازیگر صحنه شمرده نمیشود. قدرتهای بزرگ دیگر مثل فرانسه، آلمان، ژاپن، و انگلستان هم هریک به شیوه خود، هدف کنترل یا اعمال نفوذ در مستعمرات و مناطق نفوذ سابق را تعقیب میکنند.

دانش و دانایی



نشریه آموزشی جائز برای جوانان